

کارنامه یک ساله نشر مستضعفین

یک سال است که از انتشار نشر مستضعفین می‌گذرد و نوزاد تازه متولد شده ما که در ۲۹ خرداد ۱۳۸۹ به دنیا آمد یک ساله می‌شود، لذا طبق یک سنت حسنه ائی که صورت عرف اجتماعی به خود گرفته است سال روز این نوزاد ما را وادار می‌کند که دمی تامل کنیم و به تفکرات یک سال گذشته بیاندیشیم و به قول امام علی؛ «رحم الله المرء علم من این و فی این و الی این - رحمت خدا بر آنانی که در این مرحله دریابند که از کجا شروع به حرکت کرده‌اند»؛ و اکنون به کجای حرکت رسیده‌اند و برای آینده به سمت کدام مراحل حرکت پیش خواهند رفت. آن را در بونه قرع و انبیب بازگویی و بازاندیشی و بازخوانی و بازسازی قرار دهیم. زیرا در مدت یک سال گذشته جهت تجهیز سوپرکتیو و ابژکتیو نشر مستضعفین تمام نگاه ما به جلو بوده است و تلاش می‌کردیم که عقبه‌های مسیر پیش رو را ببینیم و هرگز به پشت سر نگاه نمی‌کردیم. البته چقدر خوب بود که شرایطی فراهم می‌شد تا در ۲۹ خرداد هر سال مجمع عمومی یا کنگره حزب مستضعفین تشکیل می‌گردید تا در راس انجام وظایف سالانه حزبی خود، فعالیت یک ساله نشر مستضعفین را به تیغ نقد بکشاند و بر پایه آن بتواند برنامه عملی یک ساله آینده نشر را تدوین نماید، در آن صورت نشر مستضعفین می‌توانست هر سال دارای حیات بارورتری نسبت به سال گذشته خود باشد. این چنین بازنگری و بازاندیشی و بازگویی و بازخوانی و بازسازی حزبی است که می‌تواند به نشر مستضعفین حیات استراتژیک و حزبی ببخشد و آن را از پراگماتیسم فکری و سیاسی که اپیدمی فراگیر تمامی جرائد حزبی و سیاسی جامعه ما می‌باشد، نجات بخشد. البته این بازاندیشی و بازگویی و بازخوانی و بازسازی سالانه را «نام تامل در گذشته حرکت» هم می‌توانیم بگذاریم، که در برابر «تفکر در حرکت» مطرح می‌شود. چرا که تمام تلاش ما در طول یک سال این است که بر پایه اندیشه و تفکر حرکت نشر مستضعفین در آینده گام برداریم. اما در این مرحله به جای تفکر در آینده حرکت نشر مستضعفین به - گذشته‌های نشر مستضعفین - تامل می‌کنیم، که این تامل در گذشته ارزشی به مراتب بیشتر از تفکر در آینده دارد،

ادامه در صفحه ۳

این مهاجر کیست؟

از هجرت تا شهادت - سی و سه سال بعد از او

۲۶ اردیبهشت تا ۲۹ خرداد ۵۶

خدایا این مهاجر کیست؟

چرا او تک سوار می‌رود و به قفای خویش نمی‌نگرد؟

چرا رهیده از عصای رفتن و کوله بار زیستن و چاروق شدن، تنها با سلاح مردن رو به پایان می‌رود؟

چرا این بار مرگ گردنبنند زیبای دختران جوان را به گردن خویش آویخته است؟

خدایا این مهاجر کیست؟

نکند او موسای آواره سینا باشد که از وحشت شحنة فرعونیان و هامانیان و قارونیان، خود را به باغ شعیب می‌رساند تا چوبدستی ودیعه یوسف را از دست شعیب صاحب گردد؟

یا که ابراهیم خلیل بت شکن فراری اوربابل می‌باشد که آواره بیابان‌های حجاز شده، تا بر فرش گل سرخ شراره‌های آتش نمرودیان خویش را به سرزمین هاجر برساند تا پیام زمزم را، در کعبه خانه مردم تاریخ جاری کند؟

یا که از وارثان آن چوپانی است که در نیمه‌های شب غاسق واقب، آتش پرومته حرا را از جبل النور در دامن گرفته و در غیبت زنوسیان دارالندوه، آرشوار جان در کمان هجرت خویش قرار داده تا یثرب را مدینه حرای تاریخ نشینان فردا نماید؟

یا که از رسولان پیام‌آور آن نیم روز جنایت می‌باشد که عاصی بر حرامیان زمین خود را آواره شهر و کویر ساخته تا به همه عصرها و به همه نسل‌هایی که جان در زنجیر زر و زور و تزویر دارند، پیام «هل من ناصر ینصرنی» برساند؟

تا عیسی‌وار رهیده از زنجیرهای زمان در سرزمین اخلاص بر صلیب خودخواهی خویش مصلوب گردد، که یکتائی در زیستن و یکتائی در بودن و یکتوئی در شدن را به نمایش بگذارد؟

ادامه در صفحه ۲

تحلیل اوضاع جاری

بررسی تاریخ حاکمیت رژیم مطلقه فقهانی

(از آغاز تا کنون)

۱ - حکومت‌های کاریزماتیک، ۲ - حکومت‌های سنتی، ۳ - حکومت‌های مدرن،

● حکومت‌های کاریزماتیک آن نوع از حکومت‌هایی است که حاکم سیاسی بر پایه نفوذ شخصی یا نفوذ شخصیتی خویش اعمال قدرت می‌کند.

● حکومت‌های سنتی به حکومت‌های غیر مدرن (قدیم و جدید) گفته می‌شود که بر پایه تئوری‌های کلاسیسم شکل پیدا می‌کند.

● حکومت مدرن به حاکمیتی گفته می‌شود که در کادر تئوری‌های دمکراسی بورژوازی شکل بگیرد (که به صورت مشخص از قرن هفده و هیجده و به خصوص در بعد از انقلاب کبیر فرانسه در اروپا مطرح گردید).

ادامه در صفحه ۷

رعب و وحشت و زندان و شکنجه و اعتراف گیری و اختناق همراه با اعدام‌های دسته جمعی سیاسی در سال روز جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد و سال روز جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و سال روز هولوکاست ۶۷ جنبش سیاسی ایران به عنوان آخرین تیر ترکش حاکمیت مطلقه فقهانی است.

ماکس ویر با دسته بندی جامعه شناسی رژیم‌های سیاسی را به سه گروه تقسیم می‌کند که عبارتند از؛

"ادامه مقاله: این مهاجر کیست؟"

چرا او سر در گریبان خویش کرده و پای در جاده مرگ نهاده و به قفا نمی‌نگرد؟

تا گرگان نمرود و فرعون و ابن زیاد را ببند که نیل را شکافته و سینا را پیموده و مدینه را در نور دیده و مکه و کعبه و عرفات را تسخیر کرده‌اند و جنازه مسلم، رسول آگاهی و عدالت حسین را در زنجیر زئوس قرار داده‌اند و در سنگ فرش سرزمین موعود کوفه می‌چرخانند و اکنون چون برادران گرگ فقاقت و شریعت و دیانت یوسف سایه‌وار او را در سرزمین تفتیده عراق دنبال می‌کنند تا در کربلای دجله و فرات تاریخ با گیوتین شریعت و دیانت و فقاقت به دست فقیه فاسق و امام جائر و مجتهد جاهل مصلوب کنند تا شاید کلاغ‌های آموزگار جنایت قابیلی بر مسند قدرت ابوسفیان و ابوجهل و امیه ابن خلف و ابی لهب و دقیانوس و بخت النصر و قیصر و هردیس و نمرود و فرعون و اشراف دارالندوه وارث گردانند.

خدایا این مهاجر کیست؟ و به کجا می‌رود؟

چرا کرگدن‌وار سر به زیر افکنده و تمامی خویشاوندان خانواده زیستن خود را رها کرده و تنها به مرگ می‌اندیشد؟

چرا عصای مبارزه و چاروقه آگاهی و کوله بار مسئولیت چهل ساله خود را به شعیب واگذار کرده تا او این امانت را به موسای دعوت و بعثت و رسالت فردا بدهد، تاراهی را که او آغاز کرده بود به پیش برند؟ مگر او از سلاله آن روح طوفانی نیست که در نیمه‌های شب غاسق و اقب از شر جهل و تعصب مارقین و از حسد و خیانت ناکثین و از جور و ستم قاسطین سر در حلقوم چاه صبر خویش می‌کرد و خار در چشم و استخوان در گلو بر رنج بودن خویش می‌نالید، تا فردا بتواند بر منبر مسئولیت بر جوری که بر یک زن تحت ذمه او رفته است بر صورت خویش سیلی بزند و همه را به مرگ در برابر تاوان این جنایت دعوت نماید؟

آری، ای قصیده بلند هجرت و ای رسول امین دعوت و ای ترانه مجسم مسئولیت و ای مصداق کلمه حریت، ای عصیان کننده بر خداوندان قدرت، بی ما به کجا روانه‌ای؟

دمی به ما ببینیش که بی تو چه کنیم؟

با ما مگویی که در آن دوران رسالت هامانیان فقاقت و قارونیان ثروت و فرعونیان قدرت دست در دست هم با تو چه کردند؟

و حتی چهل سال بعد از مرگت هنوز از ویرانه‌های قبرت بر خویش می‌لرزند؟

با ما مگویی که در آن دوران اسارت کوه‌های قفقاز، کرکس‌های جهالت و فقاقت و شریعت بر جسم زنده در زنجیر تو چه کردند؟

و چگونه با منقار فتوای حماقت قطعه قطعه جگر تو را در بازار مطلقه ولایت و سیاست و حماقت و جنایت، طعمه شکم‌های گرسنه خویش کردند؟

با ما مگویی که در دادگاه جنایت اتی موس، جام شوکران فقاقت را چگونه سقراطوار به تاوان بیداری امت بر سر کشیدی؟

ای دموستنس سخن و ای سقراط خرمگس بیداری و ای پرومته در زنجیر آگاهی و ای مزدکی از سر غرس شده در باغ انوشیروان عدالت، ای ابوذر عاصی بر زر و ای مصدق حریص آزادی، ای شهید حریت، ای ناله‌های تنهائی نخلستان چاه‌های ینبع، ای فریاد مستضعفین در زمین، ای آرمان مستضعفان در زمان، ای خروش رزمندگان قلم در اندیشه، ای آوای سروش بیداری، ای ناشر نسیم مسئولیت، ای راه وراثت مستضعفین بر زمین، ای معالم الطریقه عدالت مستضعفین در تاریخ، ای مصباح الهدای آگاهی، ای مداد العلمای بیداری، ای دمای شهدای آزادی، ای وارث ربه مرج العذرا کهریزک، ای ماهی مصلوب، ای چوپان آواره، ای عصای موسی، ای رسواگر فقیه فاسق و امام جائر و مجتهد جاهل، ای طاغی بر

قدرت هردیس یحیی و اشراف محمد و فرعون موسی و نمرود ابراهیم و قیصر عیسی و دقیانوس کهف و بخت النصر بابل ای مهاجر اوره، ای بت شکن بتخانه‌های استحمار و استبداد و استحمار، به کجا می‌روی؟

ای مهاجر تنها، ای منادی آزادی و برابری و آگاهی، به قلمت سوگند که اگر دستانمان را قلم کنند و پاهایمان را به زنجیر کشند و چشمانمان را کور کنند و گوشهایمان را کر کنند و زبانمان را ببرند، هرگز قلمت را در پای تثلیث کسری و دهقان و موبد وجه المصالحه قدرت و ثروت و معرفت خویش نسازیم و آنچنانکه چهل سال است که از تو تم مقدسات پاسداری کرده‌ایم و نه به دوست زورش سپردیم و نه تسلیم تزویرش کردیم و نه وجه معامله زرش ساختیم، یک دم آن را از خود دور نکنیم، حتی اگر بر آن به صلیب‌مان کشند، تا روزی که به تو رسیم و تو تمت را در قله مسیرت تحویل مستضعفین وارث شده بر زمین بدهیم «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (آیه ۱۵ - سوره مریم).

سلام بر سوم آذر ۱۳۱۲ روز تولد شریعتی

سلام بر ۲۶ اردیبهشت ۵۶ روز هجرت شریعتی

سلام بر روز ۲۹ خرداد ۵۶ روز فراق ابدی شریعتی با ما

سلام بر حقیقت - خیر - زیبایی، شعار انسان‌ساز شریعتی

سلام بر آزادی - برابری - آگاهی، شعار جامعه‌ساز شریعتی

سلام بر عبادت - کار - مبارزه، شعار خودساز شریعتی

سلام بر عدالت - انسانیت - پرستش یا برابری - آزادی - عرفان، شعار تاریخ‌ساز شریعتی

سلام بر نان - آزادی - فرهنگ، شعار سوسیالیست‌ساز شریعتی

سلام بر آرمان - نظریه - برنامه، شعار حزب‌ساز شریعتی

سلام بر صداقت - صراحت - صمیمیت، شعار تشکیلات‌ساز شریعتی

سلام بر نفی زر و زور و تزویر، شعار دمکراتیک یا دموکراسی‌ساز شریعتی

سلام بر شعار شور - شعور - شرف، شعار فردساز یا کادرساز شریعتی

سلام بر اجتهاد - هجرت - امر به معروف، شعار اسلام‌ساز شریعتی

سلام بر کتاب - ترازو - آهن، شعار استراتژی‌ساز شریعتی

سلام بر هنر - عرفان - مذهب، شعار روح‌ساز شریعتی

سلام بر ایدئولوژی ملی - ایدئولوژی طبقاتی - ایدئولوژی اومانیزم، شعار دوران‌ساز شریعتی

سلام بر آگاهی - حرکت - تشکیلات، شعار ناکتیک‌ساز شریعتی ▶

والسلام

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

"ادامه مقاله: کارنامه یک ساله نشر مستضعفین"

زیرا تامل در گذشته به معنای حلاجی آن مرحله اولی است که امام علی فوقاً مطرح کرد که عبارت بود از؛ «علم من این» و ما در مرحله تامل در حرکت نشر مستضعفین باید «فرآیندهای بازاندیشی و بازگویی و بازخوانی و بازسازی» را تبیین نمایم و از نشر مستضعفین دریابیم در مدت یک سال گذشته از چه نقطه‌ای حرکت کرده است و با چه ایده و برنامه‌هایی شروع به حرکت کرده و اکنون در مدت این یک سال به کجا رسیده؟

آیا آن انتظارات و استراتژی مرحله‌ای که برای این مدت یک سال در نظر گرفته بودیم، عینیت پیدا کرد و یا بالعکس در مسیر رفتن یک ساله خود دچار - سکتاریسم و پراگماتیسم و انحراف- شده است! پس از این که در عرصه بازاندیشی و بازگویی توانستیم به این سوالها پاسخ بدهیم، آنوقت وارد مرحله بازخوانی و بازسازی می‌شویم و برای سال آینده اگر انحرافی دیده‌ایم تصحیح می‌کنیم و اگر انحرافی هم ندیده‌ایم به توسط روش - بازاندیشی و بازگویی- با پتانسیل بیشتری، پیش می‌رویم، در چنین حالتی است که شب قدر واقعی نشر مستضعفین فرا می‌رسد و آن چنان که مولانا می‌گوید؛ نفحات‌های حق شروع به باریدن می‌کند!

گفت پیغمبر که نفحات‌های حق	اندرین ایام می‌آرد سبق
گوش هش دارید این اوقات را	در ریائید اینچنین نفحات را
فعل باران بهاری با درخت	آید از انفاسشان در نیکبخت
گر درخت خشک باشد در مکان	عیب آن از باد جان افزا مدان
باد کار خویش کرد و بر وزید	آنک جانی داشت برجاننش گزید
آنک بی جان بود خود واقف نشد	وای آن جانی که او واقف نشد

«أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أُدْبِرَتْ وَ أَدْبَرْتُ بِهِ واداع - آگاه باشید که زمان و دنیا در حال سپری شدن است و با رفتن خویش زمان با شما وداع می‌کند».

«وَ إِنْ الْآخِرَةُ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ أَشْرَفْتُ بِهِ اطلاع - آگاه باشید که آینده و آخرت با رفتن حال و گذشته بسوی شما در حال روی آوردن است و با ورود خود پیوسته شما را هشیار می‌کند».

«أَلَا وَ إِنْ الْيَوْمَ الْمَضْمَارُ - آگاه باشید که زمان حال که بین گذشته و آینده قرار دارد برای شما مرحله «مضمار و آمادگی و بازشناسی و بازگویی» است».

«وَ عَدَا السَّبَاقُ - آگاه باشید که آینده و فردای امروز برای شما مرحله آزمایش و عمل و مسابقه است».

«وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْعَايَةُ النَّارُ - آگاه باشید که مسابقه فردا مسابقه جنت و آتش است».

«أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ حَظِيَّتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ - آیا می‌توانید قبل از نابودی فردا «با بازشناسی و بازاندیشی و بازگویی و بازسازی امروز خودتان» از خطاهای گذشته بازگردید».

«أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ - آگاه باشید امروز خود را باز یابید تا فردای حرکت به تنگ دستی نیافتید».

«أَلَا وَ إِنْكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَ لَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ وَ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلَهُ وَ ضُرَّهُ - آگاه باشید شما در ایام امیدها و آرزوها قرار دارید که بر ورای آن مرگ قرارداد، پس در این ایام عمل کنید تا وقتی که مرگ شما فرا رسیده، شما بر بیهودگی مرگتان حسرت نخورید، پس واضح است کسی که - در ایام آرزوها و خواستن‌ها و امیدها- عمل کند فرارسیدن مرگ نمی‌تواند به او ضرری برساند، ولی اگر کسی در ایام امیدها و آرزوها عمل نکرد، بی شک از مرگ ضرر خواهد کرد».

«أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ - آگاه باشید که در زمان فراغت- آن چنان عمل کنید که در زمان - ضرورت- عمل می‌کنید» (نهج البلاغه - خطبه ۲۸).

آنچه امام علی در خطبه ۲۸ نهج البلاغه مطرح می‌کند ما را به این نتیجه

می‌رساند که؛ گذشته و حال و آینده در یک پیوستگی مستمر در بستر زمان سرنوشت ما را رقم می‌زنند، و برای پرهیز از لغزش پیوسته باید از گذشته چراغ راهنما بسازیم، تا در زمان حال بر پایه آن عمل کنیم و برای رفتن به سوی فردا سهل‌تر حرکت کنیم. «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ - فردا روزی است که انسان هر آنچه که در امروز عمل کرده است می‌بیند» (آیه ۴۰ - سوره انبیاء) ما اگر امروز نسبت به عمل دیروز خود بی تفاوت بمانیم، عمل امروز ما برای فردا بهتر نخواهد بود، لذا نه گذشت دیروز برای ما سودی خواهد داشت و نه فرا رسیدن فردا می‌تواند برای ما بی ضرر باشد. نفع ما در این است که از حرکت دیروز برای خود توشه امروز را بسازیم و از عمل امروز برای فردای خود آذوقه‌ای بهتر برای رفتن تهیه کنیم. خطبه ۲۸ امام علی

پس ما برای آنکه بتوانیم پراتیک نظری یک ساله نشر مستضعفین را قدرساز و ارزش آفرین سازیم از این کارنامه می‌توانیم برای حرکت فردای نشر مستضعفین «لילה القدری» بیافرینیم تا توشه بهتر رفتن برای فردای نشر مستضعفین بشود و این مهم امکان پذیر نیست مگر بر پایه بازگویی و بازاندیشی حرکت یک ساله گذشته نشر مستضعفین، لذا باید ابتدا ببینیم در آغاز شروع کار نشر مستضعفین چه انتظاری از آن داشته‌ایم و در مدت یک سال گذشته تا چه اندازه نشر مستضعفین توانسته است به این انتظارات ما لباس عینیت بپوشاند.

انتظار آغازین ما از بدو تکوین نشر مستضعفین؛**۱ - پیوند با مردم؛**

انتظار اول ما این بود که از نشر مستضعفین یک پل ارتباطی بسازیم تا توسط آن بتوانیم بین خود و جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی و سیاسی پیوند حاصل کنیم و در تماس با این سر پل خود را از ورطه سکتاریسم نجات دهیم؛ و آن چنان که فوقاً مطرح شد شروع حرکت بیرونی نشر مستضعفین که اولین شماره الکترونیکی آن در تاریخ (۲۹ خرداد ۸۸) صورت گرفت و همان طور که همگان مستحضر هستند این زمان مصادف شد با پیدایش و تکوین و اعتلای فربه‌ترین بخش جنبش تاریخی جامعه ایران یعنی - جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد- که به شدت مسئولیت نشر مستضعفین را برای انجام پیوند سنگین‌تر ساخت، چراکه جنبش اجتماعی ایران در فرآیند مدرن و کلاسیک آن یعنی از زمان - جنبش تنباکو توسط سیدجمال‌الدین اسدآبادی و با همکاری آیت الله شیرازی آغاز گردید- که این جنبش از بدو پیدایش خود تا کنون پیوسته صحنه گردان تحولات اجتماعی و سیاسی تاریخ گذشته ما بوده است. البته این پروسه در اروپا صورتی عکس پروسه تاریخ ایران داشته است، چراکه عامل تحولات تاریخ اروپا - از انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب کبیر روسیه- توسط جنبش طبقاتی که در شکل - جنبش طبقاتی بورژوازی و یا جنبش طبقاتی پرولتاریا- شکل گرفته است، به طوری که اگر سرآغاز جنبش کلاسیک اروپا را انقلاب کبیر فرانسه یا جنبش پروتستانتیسم به رهبری - کالون و لوتر و ...- بدانیم تا این زمان تمامی جنبش‌هایی که در اروپا شکل گرفته است - حتی جنبش‌های ضد فاشیسم- همگی رنگ و روی طبقاتی داشته است، البته حتماً دلیل تاریخی آن این می‌باشد که بر خلاف ساختار اقتصادی و طبقاتی که در کشور ما در صورتی غیر ساختی و غیر تاریخی و وابسته شکل گرفته است، در اروپا به علت این که آن‌ها خود - از پایه گذاران دوران اقتصادی سرمایه داری و سوسیالیسم- بوده‌اند، لذا جنبش طبقاتی در تاریخ دوران کلاسیک دارای ماهیتی از جنبش‌های مردمی و سرنوشت ساز و تعیین کننده، بوده است که بر عکس آن چه در تاریخ جنبش‌های مردمی و توده‌ای کلاسیک جامعه ما اتفاق افتاده است شکل گرفته است!

آنچنان که فوقاً به اشاره رفت با شروع حرکت سیدجمال در شرق - جنبش‌های کلاسیک در نیمه دوم قرن نوزدهم از شمال آفریقا تا جنوب آسیای شرقی- تکوین یافت و عامل اصلی تمامی آن‌ها نیز حرکت - سیدجمال‌الدین اسدآبادی- بود و از آنجا که مناسبات اقتصادی و طبقاتی جوامع شرقی در دوران سرمایه داری از غرب به عاریت گرفته شده بود، در این کشورها صورت ساختاری و تاریخی و بومی نداشت و بیشتر تحت تأثیر پیوند تاریخی استعمار با غرب بوده است، این پیدایی باعث گردید تا در تمامی کشورهای مشرق زمین، از جمله در کشور

ما - و در دوران جنبش طبقاتی که در زمان سرمایه داری و سوسیالیسم به وقوع پیوست- جنبش طبقاتی ایران نتواند نقش هژمونی در جنبش‌های مردمی داشته باشد و همیشه تابع جنبش اجتماعی باشد! لذا همین عامل بود که باعث گردید تا در تاریخ ما (از جنبش تنباکو تا جنبش ۲۲ خرداد) جنبش‌های اجتماعی تابع باشند و سرنوشت سیاسی و تاریخی ما را بتوانند تعیین کنند! در مشروطیت و هم در جنبش ملی شدن صنعت نفت و هم در مرحله مطلقه فقهاتی ۲۲ بهمن سال ۵۷ و بالاخره تا هم اکنون در تمامی این حوادث سرنوشت ساز تاریخی جنبش اجتماعی سکان دار مبارزه تاریخ ما بوده است و جنبش‌های تاریخی دیگر ما (از جنبش کارگری گرفته تا جنبش سیاسی و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و کارمندان و معلمان و دانش آموزان و...) همه تابع جنبش اجتماعی باشند و از آن جا که جنبش اجتماعی ایران به علت بافت طیفی که از نظر ساختار طبقاتی دارا بود، آسیب پذیرتر از جنبش‌های طبقاتی می‌باشند، موقعیت هژمونیک جنبش اجتماعی باعث می‌شود تا در مقاطع مختلف تاریخ ما در هر زمانی (به علت این آسیب‌ها یا سرکوب شده و یا به رکود کشیده شده و یا دچار آسیب‌های دیگر گردیده است) که تمامی جنبش‌های دیگر را تحت تاثیر افت و خیز و آسیب‌های خود قرار دهد و حتی باعث شود تا آن‌ها را در بعضی از مواقع تاریخی به انحراف و رکود و خمودی بکشاند! البته نباید این حقیقت را از نظر دور بداریم که به علت وجود استبداد ستبر و سهمگین تاریخ شرق و به خصوص کشور ما - از آغاز تکوین تاریخ خود تاکنون و به علت شرایط ساختاری و موقعیت جغرافیایی که با آن دست به گریبان بوده است- به جزء جنبش اجتماعی که ماهیتی فراگیر در سطح جامعه داشته است، هیچ کدام از بخش‌های دیگر جنبش‌های طبقاتی و دمکراتیک توان ایجاد رخنه در نظام‌های اتوکراتیک و دسپوتیزم و مطلقه حاکم بر تاریخ ایران را نداشته‌اند، که این روند از آغاز شکل‌گیری حکومت‌های تاریخی در ایران (که با هخامنشیان شروع شد و تا امروز که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند)، ادامه دارد.

اما با شروع کار نشر مستضعفین که مصادف شد با اعتلای جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد و بعد از ۳۰ سال به وقوع پیوست (از بهمن سال ۵۷ تا خرداد سال ۸۸)، که طولانی‌ترین دوران تاریخی رکود خود را سپری می‌کرد، باعث شد تا این تصادف میمون و مبارک مسئولیت نشر مستضعفین را سنگین‌تر سازد. نشر مستضعفین برای تحقق اولین خاسته خود که؛ پیوند با مردم بود می‌بایست با حضور در جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد این مهم را به انجام برساند و بدون حضور سیاسی در این جنبش عظیم امکان پیوند با هیچ کدام از بخش‌های دیگر جنبش برایش باقی نمی‌ماند و به علت این که جنبش‌ها (کارگری و هم جنبش زنان و هم جنبش دانشجویی و هم جنبش دانش آموزی و هم چنین حرکت‌های قومی و منطقه‌ای و هم چنین جنبش‌های مذهبی و کارمندی و معلم مان و همه و همه)، هویت و موجودیت خود را در مبارزه ای که جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد آغاز کرد، به نمایش می‌گذاشتند، لذا نشر نیز از اولین شماره خود تمامی سعی خود را بر این گذاشت تا با ارائه تحلیل‌های مشخص از وضعیت مرحله‌ای و مشخص از جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد بتواند حضور تئوریک و سیاسی مستمر خود را حفظ کند که نشر مستضعفین از آغاز شروع حرکت بیرونی خود بزرگترین زمینه آسیب پذیری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را در بحران تئوریک و بحران هژمونی ارزیابی کرده بود!

لازم به یادآوری است که بحران‌های تئوریک و هژمونی در تمامی مقاطع جنبش اجتماعی تاریخ ما وجود داشته است و عامل انحراف تمامی فرآیندهای جنبش اجتماعی ما نیز - که از جنبش تنباکو تا جنبش مشروطیت اول و دوم و جنبش مقاومت ملی و جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ و جنبش ۲۲ بهمن ۵۷ وابسته به دو بحران استراتژیک در حوزه تئوریک و هژمونیک- بوده است، این دو بحران بوده است. که اگر بخواهیم بین این دو بحران اولویت بندی تکوینی و ساختاری کنیم، باید گفت که عامل شکل‌گیری بحران هژمونیک در تاریخ جنبش اجتماعی ما «منتسب به بحران تئوریک» است و علت اصلی یعنی آسیب پذیری در تمامی فرآیندهای جنبش اجتماعی ما که در مرحله اول در بحران تئوریک تکوین یافته است «که منظور ما از بحران تئوریک بی برنامه گی و عدم آلترناتیو است که بتواند خواسته‌های مقطعی جنبش اجتماعی را پاسخ دهد» باعث گردید تا جنبش‌های اجتماعی فقط جنبه نفی ائی داشته باشند و هیچ گونه جای گزین و اثبات نداشته

باشند. در رابطه با این خصیصه منفی گرائی جنبش‌های اجتماعی ما بوده است که هر جریانی که توان تشکیلاتی برای طرح این شعارهای منفی داشته‌اند، به عنوان سکندار هژمونی جنبش اجتماعی موقعیت داشت تا به طرح مسائل خود برآورد، بدون آن که این هژمونی برنامه ائی و یا اساسا صلاحیت رهبری را داشته باشد؛ مثلا در جنبش اجتماعی ۱۵ خرداد و جنبش ۲۲ بهمن تنها عاملی که باعث گردید تا روحانیت فقهاتی رهبری این دو جنبش را بدست بگیرد، صلاحیت تاریخی آن‌ها نبوده است، بلکه فقط به دلیل شعار نفی‌ائی در مبارزه ضد استبدادی بود که توانستند خود را توسط آن به رهبری غاصبانه جنبش اجتماعی برسانند. در صورتی که اگر بخواهیم از نظر تئوریک صلاحیت روحانیت فقهاتی را که به رهبری رسیده است توسط جنبش اجتماعی ۲۲ بهمن ۵۷ تشریح و آناتومی کنیم، باید گفت که روحانیت فقهاتی حاکم حرکت تاریخی- سیاسی خود را در مبارزه با زن ستیزی و ضد ماهیت دمکراتیک آغاز کرد! ولی به علت این که آن‌ها در روش فرصت طلبانه خود فورا دریافتند که با این حرکت ضد دمکراتیک و ضد انسانی و... نمی‌توانند از نمد افتاده جنبش اجتماعی برای خود کلاهی بدوزند، سمت گیری حرکت خود را از مبارزه با ضد زن و ضد مصدق به سمت مبارزه با آمریکا و شاه (البته به صورت قالبی) تغییر دادند و همین تغییر قالبی و بدون تئوری و بدون محتوا بود که زمینه فرصت طلبانه رهبری آن‌ها را بر جنبش اجتماعی در دو مقطع ۱۵ خرداد ۴۲ و ۲۲ بهمن ۵۷ فراهم ساخت و به خاطر این رهبری غاصبانه بود که جنبش اجتماعی ما که در ۲۲ بهمن ۵۷ تور انداخته بود تا از دریای مبارزه با استبداد پهلوی ماهی دمکراسی و آزادی بگیرد، پس از آن تاریخ و زمانی که تور خود را از آب بیرون کشید مشاهده کرد که در تور خود به جای ماهی - وال نسل کشی- درآمده! که این روش روی تمامی رژیم‌های مطلقه گذشته تاریخی ما و جهان را به نام فقاقت سفید کرده است، این جا بود که جنبش اجتماعی ایران از وحشت رویت این نهنگ نسل کش که خود به تاریخ ایران عرضه کرده بود، برای سی سال به محاق رکود و خمودی رفت تا این که در (۲۲ خرداد ۸۸) دوباره احساس کرد که شرایط برای اعتلای آن‌ها فراهم شده است و اکنون می‌تواند گوساله‌ائی را که خودش بر دوش کشیده و تا کره ماه او را برده بود (به کوری چشم شاه عکس امام تو ماهه) با پنجه‌های خویش به زیر آورد! چرا که از نظر جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد تویه گرگ مرگ است و هرگز امکان آن وجود ندارد که بتوانیم گرگ گوسفند خواری را با اصلاحات و آموزش در همراه با گوسفندان اهلی کنیم:

شنیدستم که گوسندی بزرگی	رهانید از دهان و چنگ گرگی
شبانگاه کارد بر حلقش بمالید	روان گوسفند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی	چه دیدم عاقبت گرگم تو بودی

به این علت بود که بحران تئوریک جنبش اجتماعی ما پیوسته از بحران هژمونیک سر در آورد و بحران هژمونیک نیز مانند گراز وحشی تمامی کشتزارهای جنبش اجتماعی را ویران می‌کرد زمانی که به قدرت رسیدن؛ اول به جان مادر خود یعنی جنبش اجتماعی می‌افتاد و برای تثبیت حاکمیت غاصبانه خویش و جهت به رکود کشاندن جنبش اجتماعی دست به نسل کشی می‌زند! (آنچنان که در ۳۰ سال گذشته به وضوح شاهد آن بوده و هستیم و دیدیم که)، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زمانی که موجودیت حاکمیت خود را در خطر می‌بیند چگونه با ساطور دین و فقاقت و فتوا به جان جنبش اجتماعی می‌افتد و با برپائی کهریزک‌ها تمامی جنایت‌ها را جهت سرکوبی جنبش اجتماعی برای خود مباح می‌داند.

۲ - چگونگی حل بحران تئوریک جنبش‌های اجتماعی؛

بر پایه تحلیل فوق از تاریخ جنبش‌های ایران بود که نشر مستضعفین از همان آغاز حرکت خود کوشید تا توسط حرکت در راستای دو مؤلفه، یعنی از یک طرف حضور سیاسی خود را برپایه تحلیل‌های مستمر از جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد - حتی به صورت غیر هژمونیک- و تنها در شکل سوژکتیو حفظ نماید (و لذا برای یک لحظه هم که می‌توانست در طول یک سال گذشته حضور سوژکتیو خود را در فراز و نشیب و جزر و مدهای این جنبش حفظ کرد) و از طرف دیگر با حضور تئوریک در

به پلاتفرم‌های بنیان گذار رژیم مطلقه فقهاتی و...

که از جانب رهبری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد مطرح گشت، امروز به صورت مصداق‌های عینی این بحران سیاسی می‌باشند و فونکسیون بحران اجتماعی آن در جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد کمتر از فونکسیون بحران اعتقادی رهبران جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد نیست، لذا نشر مستضعفین از همان آغاز معتقد گردید اگر به موازات مقابله با بحران اعتقادی «توسط خودآگاهی اعتقادی» نتوانیم به مقابله با بحران سیاسی «توسط خودآگاهی سیاسی» بپردازیم، امکان نجات جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد از بحران تئوریک وجود نخواهد داشت و تا زمانی که ما نتوانیم بحران تئوریک را بر پایه «سه نوع خودآگاهی» از بین ببریم امکان نجات جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد از - بحران هژمونیک- وجود نخواهد داشت. بحران اجتماعی که از نظر نشر مستضعفین کلید حل آن در دست «خودآگاهی اجتماعی» می‌باشد به معنای «آنارشی طبقاتی و آنارشی فرهنگی» می‌باشد که در دوران گذار از سنت‌های تاریخی به وجود می‌آید که جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را در این رابطه آستن هرگونه بحران و رکود و خمود تاریخی ساخته است، زیرا بحران اجتماعی موجود (در عرصه‌های آنارشی طبقاتی و فرهنگی) معلول دوران گذار از سنت‌های تاریخی می‌باشد که هر دو به لحاظ فونکسیون ماهیت مشابه دارند؛ و حاصل هر دو برای مردم ما «فرسایش پتانسیل تاریخی جنبش‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و دمکراتیک» می‌باشد، که این موضوع در حرکت «خودآگاهی بخشی» نشر مستضعفین با حجم کاری بالا پیش می‌رود. چراکه بزرگترین رسالت نشر مستضعفین در جهت حل بحران اجتماعی «کشف دیالکتیک طبقاتی و فرهنگی» گروه‌های مختلف اجتماعی در جنبش اجتماعی است که جهت انتقال خودآگاهی صورت می‌گیرد، و به دلیل وجود همان آنارشی دوگانه طبقاتی و فرهنگی در جنبش اجتماعی است که در سال گذشته برای نشر مستضعفین ایجاد موانع و مشکلاتی کرده است که نا دیده گرفتن آن موانع و عدم تلاش لازم جهت حل آن باعث می‌گردد تا علاوه بر این که خود نشر مستضعفین به سکتاریسم اجتماعی گرفتار گردد (و حتی در صورت موفقیت نشر مستضعفین به فرض محال) باعث انتقال این سکتاریسم به طبقه زحمت کش درون جنبش اجتماعی بشود.

دستاورد یک ساله نشر مستضعفین نسبت به انتظارات اولیه ما از نشر:

بعد از طرح انتظارات اولیه خودمان از نشر مستضعفین حال ببینیم که نشر مستضعفین در این مدت یک ساله تا چه اندازه توانسته است به انتظارات ما لباس عینیت ببوشاند و اگر تا کنون موفق نشده است دلایل آن چه بوده است؟ آیا مشکل از خود نشر بوده است یا ناشی از شرایط؟ و در نهایت به این سوال پاسخ بدهیم که اگر ما باز همین انتظارات را برای سال دوم و به عنوان مرانامه حرکت نشر مستضعفین در نظر بگیریم، چگونه در سال دوم می‌توانیم حرکت نشر مستضعفین را در جهت عینیت بخشیدن به این انتظارات جلو ببریم و دچار رکود نگردیم؟

نشر مستضعفین و بحران مخاطب؛

نشر مستضعفین با جنبش‌های تاریخی ایران (جنبش اجتماعی تا جنبش کارگری و از جنبش کارگری تا جنبش دانشجویی و زنان) توانست در مدت یک سال گذشته به لحاظ «سویژکتیو و نظری» پیوند تئوریک برقرار کند، اما متأسفانه به لحاظ «ابژکتیو» نتوانسته است تا کنون به این آرمان خود دست پیدا کند، البته ما بیش از آن که فرافکنی کنیم و با مطلق کردن شرایط اجتماعی قصد آن داشته باشیم که این فقدان و ضعف را به گروه‌های اجتماعی با رژیم مطلقه فقهاتی نسبت دهیم، با کمال صداقت و صراحت و صمیمیت باید اعلام کنیم که دلیل آن بازگشت پیدا می‌کند به خود نشر مستضعفین!

روزی زسر سنگ عقابی به هوا خواست

بهر طلب طعمه پرو بال بیارست

بر راستی بال نظر کرد چنین گفت

گر اوج بگیرم ببرم از نظر شید

بسیار منی کرد تقدیر نترسید

ناگه زکمین گاه یکی سخت کمائی

تیری زقضا و قدر انداخت بر او راست

عرصه این جنبش اجتماعی که شاه کلید پیوند با دیگر جنبش‌های تاریخی و طبقاتی و دمکراتیک و ... بود، جهت برخورد با ریشه بحران جنبش‌های فوق که همان - بحران هژمونی و تئوریک- می‌باشد گام بردارد. نشر مستضعفین جهت انجام این مهم استراتژی خود را بر پایه ایجاد چند مؤلفه زیر قرار داد؛

الف- خودآگاهی اعتقادی، ب- خودآگاهی سیاسی، ج- خودآگاهی اجتماعی. نشر مستضعفین اعتقاد داشت که تنها بر پایه انجام این سه فرآیند در حوزه خودآگاهی است که امکان نجات از بحران تئوریک برای جنبش‌های تاریخی ایران بوجود می‌آید! (البته با همین هیرارشی و ترتیب و آرایش) لازم به ذکر است که شاخص آرایش فوق مقوله «زمان» نیست بلکه اولویت بندی فوق به لحاظ «ارزشی» می‌باشد، یعنی نباید فکر کنیم که؛ اول باید در جامعه خودآگاهی اعتقادی ایجاد کنیم و بعد از پایان این مرحله به خودآگاهی سیاسی بپردازیم و نهایتاً به خودآگاهی اجتماعی بپردازیم! که به لحاظ زمانی انجام هر سه خودآگاهی باید به موازات هم انجام بگیرد و هیچ کدام دارای اولویت بندی زمانی نسبت به دیگری نباشد، چراکه انجام آن امکان پذیر نیست. در رابطه با اولویت بندی ارزشی به علت این که نشر مستضعفین «خودآگاهی اعتقادی» مبنا قرار داده است، بازگشت پیدا می‌کند به جای گاهی که - فونکسیون مذهب و اسلام و به خصوص شیعه- در تاریخ ما دارد، که این مهم زمانی به نقطه اعلا ارزشی خود می‌رسد که بدانیم لوکوموتیو حرکت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران - فقه و مذهب و دین- می‌باشد و تا زمانی که توده‌ها و حتی هژمونی سیاسی جنبش و نیز اشکال مختلف جنبش مرزبندی‌های اعتقادی خود را با رژیم مطلقه فقهاتی روشن نکنند، امکان حرکت تاریخی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود نخواهد داشت و این موضوع عامل پیچیدگی مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقیاس مبارزه با رژیم‌های مطلقه سلف این رژیم در تاریخ ایران شده است و علت این که امروز باز می‌بینیم که جنبش ۲۲ خرداد سمت و سوی بحران و رکود در پیش گرفته است به علت عدم وجود این مرزبندی‌های اعتقادی در میان رهبری جنبش و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. چراکه هر دو با یک نوع روش با مردم صحبت می‌کنند که برای نمونه می‌توان به نمایش این شبیه تاریخی در دو موضوع آتش زدن عکس و ... در دانشگاه تهران و حوادث روز عاشورا آن را مشاهده کنیم، چنان که دیدیم که چگونه سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی برای توجیه جنایت‌های تاریخی خود در روز عاشورا که بر علیه جنبش اجتماعی انجام دادند و جهت تحریک احساسات مذهبی توده‌های مردم (مانند معاویه که بر قتل عثمان پیراهن سیاه پوشیدند و با علم کردن انگشتان دست نائله زن عثمان که در حادثه قتل عثمان جدا شده بود) بر دروازه‌های شام به خون خواهی عثمان بر علیه علی قیام کردند و چه جنایت‌هایی صورت گرفت، که از پس این خون خواهی دروغین که بلند نشد؛ و رژیم فقهاتی حاکم هم در چهارچوب مشروعیت بخشیدن دروغین تئوریک به حاکمیت خود بر پایه سه ستون زیر اقدام کرد که عبارتند از؛

اول- تحریف مهدویت، دوم- تحریف عاشورا، سوم- تحریف عید غدیر. رژیم ایران به هر نحو ممکن تلاش می‌کند تا با توجیه این سه اصل عدول از سه اصل فوق را برای توده مردم از کفر بر خدا و پیامبر و اسلام سنگین‌تر جلوه دهد. که نشر مستضعفین نیز از همان شروع حرکت خود کوشید تا براساس تحلیل تاریخی از مبانی فوق اولویت اول را در حوزه تئوریک به بحران اعتقادی اختصاص بدهد و معتقد بود تا زمانی که بحران اعتقادی موجود بر پایه؛ خودآگاهی و مرزبندی اعتقادی با فقه و مذهب رژیم مطلقه فقهاتی صورت نگیرد، امکان هیچ گونه تحول ریشه ائی در جامعه و تاریخ ما وجود نخواهد داشت. از نظر نشر مستضعفین ریشه بحران در جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد در زمینه تئوریک و اعتقادی است، و از لحاظ ارزشی بحران سیاسی که تنها بر پایه خودآگاهی سیاسی امکان پذیر می‌باشد در مرحله ثانویه اولویت بندی می‌گردد، که این موضوع تأکیدی است بر این اصل که ما به جای گاه بحران سیاسی موجود و تأثیر آن در جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد نباید کم بها دهیم، مقصود ما از بحران سیاسی؛ شعارها و برنامه‌آلترناتیو رهبری جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد می‌باشد و آن چنان که همگان میدانند اعلام بعضی از مواضع مانند؛

الف - اعتقاد به قانون اساسی، ب - اعتقاد به نظام فقهاتی حاکم، ج - اعتقاد

زی تیر نگه کرد پر خویشت در او دید

گفتا زکه نالیم که از ماست که بر ماست

بزرگترین مشکلی که نشر مستضعفین در مدت یک سال گذشته با آن روبرو بود «بحران مخاطب» است که این موضوع برای حرکت ما مسئله کم اثری نبود و برای همین به تنهایی یک بحران محسوب می‌شود، این بحران به تنهایی توانائی آن را دارد تا استخوان بندی یک حرکت و یک جریان را به لرزه درآورد و آن حرکت را دچار رکود و چالش سازد! و دلیل این امر به استمرار حیات یک حرکت یا یک جریان بر می‌گردد که در گرو پاسخگویی برنامه‌های و تشکیلاتی آن جریان در این پروسه نسبت به مخاطب مشخص است، و تا زمانی که یک جریان نتواند مخاطب خود را پیدا کند و در خدمت به منافع تاریخی آن مخاطب حرکت ابژه و سوژه خود را در کادر برنامه و تشکیلات انجام دهد، آن جریان نمی‌تواند صاحب یک حیات با دوام بشود! مثلاً اگر این جریان یک حزب راست باشد باید در خدمت منافع بقیه سفیدها یا طبقه بورژوازی باشد و برای - گرفتن امتیازات طبقاتی از آن حزب- به حمایت مادی و معنوی از آن حزب بپردازد، و به همین ترتیب در رابطه با جریان‌های مختلف می‌توانیم این مثال را به کار ببریم. اما سوالات مهم‌تری که در این رابطه مطرح می‌گردد عبارت است از؛

● در مدت یک سال گذشته کدام گروه اجتماعی «مخاطب نشر مستضعفین» بوده است؟

● آن گروه (های) اجتماعی؛

اولا- آیا می‌دانند که نشر مستضعفین از آن‌ها حمایت می‌کند؟

در ثانی- آیا بعد از این مرحله آن گروه اجتماعی توانسته است به حمایت مادی و معنوی از نشر مستضعفین بپردازد؟

در پاسخ به این سوالات ممکن است چند نظریه به ذهن مان خطور کند؛ این که بگوئیم ضعف ما در مخاطب شناسی به خاطر این است که؛ نشر مستضعفین مرحله مبارزه و ماهیت مبارزه را در این شرایط به شکل دمکراتیک می‌داند و در این شرایط معتقد به مبارزه سوسیالیستی نمی‌باشد، و به این دلیل باعث گردیده تا مخاطب نشر مستضعفین از نیروهای طبقاتی به نیروهای دمکراتیک سوق پیدا کند که حاصل این جا به جایی باعث شد تا «پلورالیزم مخاطب به جای منورالیزم مخاطب» جایگزین شود. از نظر ما پاسخ فوق صورت مساله را گسترده‌تر می‌کند چراکه با پلورالیزم شدن مخاطب در این موضوع به معنای نفی مخاطب یا به محاق رفتن مخاطب نیست بلکه بالعکس، دارای گسترده‌تر شدن ابهام در معنی مخاطب می‌گردد و لذا سوال فوق هنوز به قوت خود باقی می‌ماند. هم چنین در پاسخ به سوال فوق ممکن است که گفته شود؛ نشر مستضعفین یک نشریه الکترونیکی و اینترنتی می‌باشد و با توجه به این که هنوز استفاده و دسترسی به اینترنت در جامعه ما (برعکس مغرب زمین) همگانی نشده است و به خصوص با توجه به فیلترینگ ساخته رژیم مطلقه ضد معرفتی فقهانی حاکم که بر روی سایت نشر مستضعفین کرده است، امکان پیوند فیزیکی ما بین مخاطب‌های نشر با نشریه مستضعفین مشکل‌تر گردیده است، که این خود عاملی در جهت ایجاد بحران ما بین نشر مستضعفین با مخاطب شده است. البته این پاسخ دوم به لحاظ علمی قابل قبول‌تر از پاسخ اول می‌باشد ولی باید به این حقیقت هم توجه داشته باشیم که به لحاظ فراگیری اختناق و خفقان و استبداد عریان رژیم فقهانی و پس از یک پارچه شدن قدرت، امروز رابطه تمامی جریان‌های اپوزسیون به صورت الکترونیکی می‌باشد، ولی در قیاس آن جریان‌ها به وضوح مشاهده می‌کنیم که این جریان‌ها دستی پیش‌تر از دست نشر مستضعفین در ایجاد رابطه با مخاطبین خود دارند! البته قابل پذیرش است که فشار فیلترینگ که بر روی سایت نشر مستضعفین وجود دارد، بر روی سایت‌های رقیب نمی‌باشد، اما آنچه باید به عنوان راه حل این بحران برای سال دوم حرکت نشر مستضعفین مطرح کنیم؛ اگر ما بتوانیم ایجاد رابطه با مخاطبین نشر مستضعفین را حل کنیم گام بسیار بزرگی در راستای نیل به انتظارات نشر

مستضعفین برداشته‌ایم. با حل شدن این بحران و زمانی که مادر و فرزند توانستند همدیگر را پیدا کنند، با همکاری هم می‌توانند به مرور مشکلات خود را به صورت دینامیک و نه مکانیکی از میان بردارند. البته طرح این موضوع نه به معنای آن است که نشر مستضعفین مشکلات و ضعف‌های دیگری ندارد بلکه فقط به این دلیل است که کلا در عرصه انتقاد و انتقاد از خود و برای این که طرح «انتقاد فقط به خاطر خود انتقاد» نباشد بلکه بالعکس در خدمت پیش رفت حرکت باشد، باید از دیوی انتقادها خودداری ورزید تا امکان برخورد اعتلا بخش با انتقاد وجود داشته باشد، هدف از «انتقاد و انتقاد از خود» ساختن است و نه ویران کردن، لذا با رفع این بحران ایمان داریم که قطعاً نشر مستضعفین می‌تواند بر ضعف‌های دیگر خود به صورت دینامیک فائق گردد اما؛

راه حل پیشنهادی برای نجات نشر مستضعفین از بحران مخاطب:

آنچه ما در اینجا می‌توانیم به عنوان راه حل پیشنهادی برای نجات نشر مستضعفین از بحران مخاطب مطرح کنیم یک راه حل می‌باشد اما با دو مؤلفه؛ که یک مؤلفه آن جنبه ابژکتیو و فنی دارد و توسط آن دست اندرکاران اجرایی و فنی سایت نشر مستضعفین باید برآورده شود که می‌توان با تکیه بر دستاوردهای علمی اینترنت، تور مجازی نشر مستضعفین را (که توسط رژیم مطلقه فقهانی بر نشر تحمیل شده) پاره کنند تا امکان ارتباط مخاطبین با سایت آسان‌تر شود. اما در رابطه با راه حل دوم؛ موضوع بازگشت پیدا می‌کند به دست اندرکاران تولیدی سوژکتیو نشر مستضعفین که باید خارج از همه شانتاژهای رژیم مطلقه فقهانی حاکم (که به لحاظ امنیتی و پلیسی بر پایه خفقان و استبداد و سرنیزه پشه را در هوا نعل می‌کنند) ایمان خود را بر این اصل بگذارند تا اگر «آگاهی ماهیتی کنکرت و مشخص و تاریخی و جهتدار پیدا کند» حتی اگر پشت دیوارهای چین هم محصور گردد به راحتی آن را در می‌نورد و با مخاطب خود پیوند حاصل می‌کند، بنابراین تولیدکنندگان سوژکتیو نشر مستضعفین خود را موظف بدانند تا در سال دوم تلاش کنند تور پلیسی و سرنیزه‌های رژیم مطلقه فقهانی را که بر سایت نشر مستضعفین سایه افکنده است، با کنکرت کردن و مشخص کردن و تاریخی کردن و جهتدار کردن تولیدات سوژکتیوی در نشر مستضعفین، منهزم سازند که نشر مستضعفین با این حرکت دو مؤلفه‌ای در سال دوم اعتلا بخش می‌گردد.

به امید آینده بهتر و با تحقق شعارهای ما در سال دوم؛

پیش به سوی شکست تورهای اینترنتی که به محاق کشاننده سایت نشر مستضعفین هستند.

پیش به سوی تاریخی کردن و مشخص کردن و جهتدار کردن تولیدات فکری نشر مستضعفین.

پیش به سوی فراگیری پیوند نشر مستضعفین با مخاطبین حرکتی خود که عبارتند از؛ جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد، جنبش دمکراتیک زنان و دانشجویان، جنبش طبقاتی (طبقه کارگر).

پیش به سوی نجات جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد از بحران تئوریک و بحران هژمونیک.

پیش به سوی نجات جنبش‌های تاریخی ایران از بحران تئوریک با تکیه بر خودآگاهی «اعتقادی و سیاسی و اجتماعی».

پیش به سوی حل بحران هژمونیک جنبش‌های تاریخی ایران با تکیه بر حل بحران تئوریک آنان.

برافراشته باد پرچم اقدام عملی سازمان گرایانه حزبی نشر مستضعفین در سال جدید.

زنده باد پیوند نشر مستضعفین با طبقه کارگران ایران، با جنبش دانشجویان ایران، با جنبش زنان ایران، با جنبش اجتماعی ایران.

سلام بر آزادی - سلام بر نان - سلام بر آگاهی ▶

"ادامه مقاله: تحلیل اوضاع جاری"

در حکومت‌های کاریزماتیک حاکم سیاسی یا توسط اعتقادات مذهبی توده‌ها به مرحله کاریزما می‌رسد و یا بر پایه استعدادها یا نظامی یا سیاسی یا اجتماعی به حکومت می‌رسد، که آن استعدادها ذاتی که در حاکم وجود دارد در تدبیر تاریخ می‌تواند آن حاکم را در نگاه و ذهنیت آن ملت بدل به کاریزما می‌مندی و ... گرداند، که برای هر کدام از انواع «حکومت‌های کاریزماتیک» می‌توانیم نمونه‌های تاریخی فراوانی ذکر کنیم مثلاً؛ علت این که برای نخستین بار ملت عرب از شمال آفریقا تا خلیج فارس و بعد از تاسیس اسرائیل و شکست ۱۹۴۸ در یک شب توانستند - عکس جمال عبدالناصر را در ماه ببینند- دلالت بر تأیید هژمونی ناصر توسط ملت عرب و شخصیت کاریزمائی ناصر می‌کند، که هژمونی ناصر ریشه در پتانسیل سیاسی و نظامی او در مقابل دولت نوظهور اسرائیل داشت، که توانست خود را به مرحله کاریزما جهان عرب برساند و حتی حکومت ناصر در مصر یک حکومت کاریزماتیک بود اگرچه برای خود عنوان جمهوریت و ... انتخاب کرده بود! در مورد دوم یعنی در باب خمینی، هم به علت این که خمینی توانست بر پایه سنت ثلاثه - مرجعیت و مهدویت و ولایت- برای خود جایگاه کاریزماتیک مذهبی و اعتقادی در میان عوام ایران بوجود آورد، و بر پایه موقعیت کاریزمائی مذهبی توانست خود را در پروسه مبارزه ضد استبدادی سال ۵۷ به مرتبه هژمونی جنبش اجتماعی ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران برساند؛ لذا او نیز مانند ناصر در راستای تأیید این هژمونی کاریزماتیک جنبش اجتماعی ۵۷ عکس خود را در چشم توده‌ها بر سطح ماه نشاناند و از اینجا بود که موقعیت کاریزماتیک مذهبی خمینی باعث گردید که؛

اولاً- هژمونی خمینی بر جنبش اجتماعی ضد استبدادی ۵۷ تثبیت گردد، در ثانی- این موقعیت کاریزماتیک مذهبی خمینی بود که عاملی شد تا خمینی بر پایه آن و پس از سرنگونی شاه بتواند نوع حکومت و شکل حکومتداری را که برای خود انتخاب می‌کند بر پایه همین کاریزماتیک باشد، و می‌توان گفت که بعد از حکومت شاه عباس صفوی و نادر شاه افشار که حکومت داری هر دو بر پایه کاریزماتیک مذهبی و ملی شکل گرفته بود، حکومت خمینی سومین حکومت کاریزماتیکی بود که در تاریخ ایران تحقق پیدا کرد. البته خمینی از همان آغاز حکومت داری (که مدت ده سال بعد از سرنگونی شاه طول کشید، یعنی از تاریخ ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۱۴ خرداد ۶۸ که فوت کرد)، بنا داشت که در انتخاب مکانیزم‌های حکومتداری اگرچه باورش آن چنان که در کتاب ولایت فقیه خود تبیین می‌کند، این بود که «حکومت او از یک مشروعیت خدائی و پیامبرانه و امام زمانی» برخوردار است، اما جهت حفظ حمایت توده‌ها از خویش می‌کوشید به صورت «قالبی و شکلی» مقبولیت توده‌ها را در حمایت از مشروعیت خدائی خود جلب نماید، لذا برای این منظور از همان آغاز دستگاه حکومت خمینی دارای دو مؤلفه بود و بر دو پایه سنت و مدرن استوار گردید؛ مؤلفه سنتی یا کلاسیسم نظام حکومتی خمینی استوار بر همان تئوری ولایت فقیه بود که بر طبق آن خمینی معتقد بود که؛ آن چنانکه محمد بر امت خود ولایت سیاسی داشته است من و مرجعیت شیعه که جانشین محمد هستیم نیز بر ملت ایران ولایت سیاسی داریم که این ولایت سیاسی من بر توده‌های ایران عاملی است تا من هر چه را که صحیح دانستم بر آنان تکلیف کنم؛ از شرکت در انتخابات تا انتخاب منتخبین توده‌ها و از فتوی قتل عام زندانیان سیاسی تا مرتد اعلام کردن جبهه ملی و کافر دانستن مصدق و ... همه و همه از طرف من بر ملت ایران به صورت تکلف وارد می‌شود و ملت ایران مکلف (نه محق) به انجام آن می‌باشند و در این رابطه بود که خمینی آن شاه بیت همیشگی خود را مطرح کرد که «اگر همه ملت ایران بگویند آری، اما اسلام (که البته مقصود خودش بود) بگوید نه - نه اسلام درست است و نه آری مردم» و بدین ترتیب بود که نظام حکومتی کاریزماتیک خمینی بر محور ولایت فقیه شکل گرفت. اما مؤلفه دوم و مدرن نظام حکومت خمینی دلالت بر

آن بخش از حاکمیت می‌کرد که حسن حبیبی بنا به دستور خمینی با اقتباس بخش‌هایی از ساختار حکومت دموکراسی- بورژوازی فرانسه و امریکا به شکل «کلکتیویته» کوشید وام بگیرد تا بر طبق آن خمینی بتواند به صورت ظاهر مردم را به پای صندوق‌های رای بیاورد و با مثلاً سه قوه مقننه و مجریه و قضائیه را از هم جدا کند (در صورتی که در تحلیل نهائی تمام این‌ها در وجود ولایت مطلقه فقیه به وحدت می‌رسند و تفکیک و جدائی بین آن‌ها وجود ندارد). با تلفیق این دو مؤلفه در ساختار حکومتی بود که نظام کاریزماتیک خمینی شکل گرفت، فوقاً به اشاره رفت که پایه سنتی آن که همان تئوری ولایت فقیه خمینی بود نقش عمده و محوری داشت و پایه مدرن آن که همان جمهوریت بود نقش صوری و عوام فریبانه داشت و بدین سان بود که ترم «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه اضافه» در فرآیند ۱۲ فروردین سال ۵۸ از طرف خمینی مطرح گردید و بر مردم تکلیف شد تا به پای صندوق‌های رای بروند و به این ترم نادیده و ناشناخته به دستور ولی فقیه رای دهند! آن چنان که دیدیم مردم رای هم دادند، و ترم شتر مرغی را که با ۹۹ درصد رای‌های به صندوق ریخته شده مردم به تصویب ملت فهم ایران زمین رسید هم دیدیم! و فردای آن روز بود که جشن ملی پیروزی هم گرفته شد و از این لحظه بود که جنگ مشروعیت در برابر مقبولیت در نظام کاریزماتیک خمینی آغاز شد و در راستای این جنگ بود که رای تکلیفی در برابر رای حقی قرار گرفت و فقه هزار ساله به صورت قانون در آمد و مقام مطلقه فقاهتی در راس امور نشست و جنگ فتواها و قانون بر پاشد و دوآلیسم سنت و مدرنیسم نظام حکومتی کاریزماتیک خمینی به صورت - اسلام و جمهوریت- مادیت تاریخی پیدا کرد، که کسی غیر از خمینی آن چنان که بازرگان می‌گفت یاری وصله و پینه کردن بین این دو مؤلفه لاجسب را نداشت و بدین سان بود که حکومت ده ساله خمینی توانست استمرار پیدا کند و باز به این دلیل بود که نظام مطلقه فقاهتی از همان آغاز تکوین با یک پارادوکس ساختاری متولد شد چراکه این نظام بر دو پایه مشروعیت و مقبولیت یا ولایت مطلقه فقیه و مردم یا جمهوریت و اسلام شکل گرفت که از نگاه بنیان گذاران این دیدگاه نقش اصلی و محوری به عهده ولایت بود که بنا به تعریفی که خمینی از شکل مطلقه ولایت می‌کرد آن را توانست ماوراء و مافوق قانون توجیه کند و مشروعیت آن را هم چنان که خود خمینی در کتاب ولایت فقیه می‌گوید «تفویض شده از طرف خدا و رسول» می‌دانست که دیگر جایی برای تأیید مردم وجود نداشت! اما در حاشیه برای این که خمینی بتواند مردم را در نگاه جهانی به مقبولیت نظام خود وادار بکند موضوع جمهوریت و رای گیری و انتخابات نیز مطرح گردید که هدف همه این‌ها از نظر خمینی فقط کسب حمایت سیاسی مردم بود و نه مشارکت سیاسی در قدرت (آنچنان که در غرب وجود دارد). البته این نظام حکومتی با ماهیت دوآلیستی و تضادمند از همان دوران ده ساله خمینی دچار تناقض‌های سوپراکتیو و ابژکتیو گردید که در هر مرحله خمینی سعی می‌کرد بر پایه موقعیت کاریزمائی خود به حل معضل و تناقض این دو مؤلفه بپردازد که در اینجا به تعدادی از این تناقضات اشاره می‌کنیم؛

۱- اولین و عمده‌ترین تناقض «تئوری ولایت فقیه» خمینی بود که به دلیل این که تئوری حوزه‌ای و فقهی بود و خمینی سعی می‌کرد تا با انتساب آن به پیامبر و امام زمان چهره مکتبی و اجتماعی و سیاسی به آن تئوری ببخشد، برای اولین بار این تئوری به شکل خام و توسط ملا احمد نراقی در عصر احمد شاه قاجار مطرح گردید، ولی می‌توان گفت که خمینی اولین کسی بود تا سعی کرد با «پیوند بین فقیه و ولایت محمد» به باز سازی تئوری سیاسی دست بزند تا توسط آن بتواند از فقه فردی حوزه‌ای «تئوری حکومت و علم سیاست» درآورد، که این موضوع از طرف بخشی از مراجع مسلم شیعه غیر قابل قبول بود و مضافاً آن که علامه اقبال لاهوری در کتاب تجدید بنای تفکر اسلامی خود می‌گوید که؛ «موضوع ولایت پیامبر که خمینی در کتاب ولایت فقیه خود به آن تکیه می‌کند یک موضوعی بود که به لحاظ تاریخی و مکتبی فقط مختص به خود پیامبر

این پارادوکس موضوع ولایت مطلقه فقیه را مطرح کرد که هدف او آن بود که ولی فقیه را بالای قانون بنشانند و اعمال قانون را فقط برای جمهور مردم بدانند و نه برای فقیه.

۴ - تناقض چهارم که نظام از دو مؤلفه فقاهاست و جمهوریت در حکومت خمینی با آن روبرو گردید؛ پارادوکس بین مشروعیت و مقبولیت بود! از دیدگاه خمینی نظام مطلقه فقاهاست که مولود تئوری ولایت فقیه خود او بود یک نظام سیاسی مشروع می‌باشد که مشروعیت آن از طرف خدا و پیامبر و امام زمان تعیین شده است، حال اگر این نظام مشروعیت الهی و نبوی و مهدویت دارد چه نیازی به مقبولیت مردمی دارد که بر پایه رای و پارلمان و انتخابات می‌باشد؟ آیا این مقبولیت نمی‌تواند نافی مشروعیت در هیچ زمانی شود؟ به عبارت دیگر اگر روزی مقبولیت نظام از طرف مردم سلب شد مشروعیت نبوی و مهدوی و ولایتی نظام حکومتی خمینی چه می‌شود؟ یعنی فرض کنیم که یک روز مردم ایران به سر عقل بی آیند و با انتخاب خود به پای صندوق‌های رای بروند و گفتند که ما این نظام را نمی‌خواهیم، آیا در آن صورت مشروعیت نظام هم سلب می‌شود؟ یعنی آقایان دو دستی نظام را تحویل منتخبین مردم می‌دهند و دنبال کار خود می‌روند! (آن چنان که تحویل دموکراتیک قدرت را ما در نیکار آگروه و در رابطه با ساندنیست‌ها مشاهده کردیم که وقتی مردم به ساندنیست‌ها رای ندادند اورتگا حکومت را تحویل منتخبین مردم داد) و آیا خامنه‌ای یا خمینی حاضر می‌شوند در چنین صورتی حکومت را تحویل منتخبین مردم بدهند؟ این تناقض بحران کلیدی بود و خمینی را وادار کرد جهت حل آن به سمت تاسیس شورای نگهبان برود تا توسط شورای نگهبان بتواند مشروعیت نظام را بر مقبولیت نظام مسلط سازد یا به عبارت دیگر ولایت را بر جمهوریت تزیق کند. بنابراین از دیدگاه خمینی وظیفه شورای نگهبان پاسداری از مشروعیت نظام در برابر مقبولیت‌های مردمی می‌باشد.

۵ - پارادوکس پنجم - پارادوکس ساختاری نظام- بود ما فوقاً دیدیم که خمینی بر پایه تئوری ولایت فقیه یک نظام شتر مرغی دو مؤلفه‌ای بوجود آورد که ساختاری بر دو پایه «انتخاب و انتصاب» داشت در این شیوه؛ انتخاب از آن جمهوریت بود و انتصاب از آن ولایت بود. پارادوکسی که از همان اوان شکل گیری نظام حکومتی کاریزماتیک خمینی با این سوال همراه بود که؛ آیا در نظام مطلقه فقاهاست انتخاب بر انتصاب اولویت دارد یا انتصاب بر انتخاب؟ آیا زمانی که بنی صدر توسط همین مکانیزم انتخابی به رئیس جمهوری رسید؟ و زمانی که او در برابر نهادهای انتصابی قد علم کرد آیا در چنین شرایطی جمهوریت بر ولایت ارجح است یا ولایت بر جمهوریت؟ البته خمینی قصد داشت تا این پارادوکس را توسط قانون اساسی حل کند و طبق سه اصل (۱۰۷ و ۹۱ و ۱۳۰) قانون اساسی گردونه تمامی انتخابات و انتصابات کشور در دست ولی فقیه نظام مطلقه فقاهاست می‌باشد و بر پایه این سه اصل قانون اساسی بود که خمینی سعی کرد موضوع انتخاب و انتصاب نظام را به جای این که وسیله تقسیم قدرت با مردم و ریزش قدرت از بالا به پایین بشود و یا وسیله مشارکت سیاسی مردم در قدرت گردد، آن را برای تقسیم قدرت به صورت عاملی ما بین جناح‌های حکومتی تبدیل نماید و بر این پایه بود که بعد از عزل بنی صدر و بعد از تصفیه بازرگان و لیبرال‌های تابع او (که هر دو از نظر خمینی از اغیار بودند) خمینی کوشید با تفکیک روحانیون از روحانیت و دستور انحلال حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در درون نظام دست به جناح بندی و جناح سازی بزند تا توسط این جناح سازی یا جناح بندی که بر پایه موقعیت کاریزماتیک خود او می‌باشد، به وسیله مکانیزم انتخابات و رای گیری از مردم بتواند به امر باز تقسیم قدرت در درون نظام تعادل ایجاد کند.

خمینی برای مدت ده سال توانست به توسط نظام حکومتی دو مؤلفه‌ای خود که بر پایه کاریزمای شخصیتی‌اش بود بر مردم ایران حکومت کند اما با مرگ خمینی و جای گزینی خامنه‌ای ورق برگشت، زیرا چنان که

می‌باشد و با ختم نبوت پیامبر ختم ولایت هم صورت گرفته است و بعد از محمد نیز هیچ کس حق نبوت و ولایت نیز ندارد» چراکه از نظر اقبال طرح ولایت منهای نبوت به خصوص که اگر بخواهند مانند خمینی از ولایت محمد تئوری سیاسی و تئوری حکومتی بسازند، بزرگترین فاجعه سیاسی بشر در عرصه اتوکراتیک و دسپاتیزم حکومتی اتفاق می‌افتد! زیرا ولایت آن چنان که اقبال لاهوری تعریف می‌کند عبارت است از؛ «جایگزین کردن تجربه شخصی به جای استدلال و حجت و دلیل» و طبیعی است که اگر چنین مقوله‌انی برای تئوری سیاسی بسازیم (آنچنان که خمینی در کتاب ولایت فقیه برای اولین بار در تاریخ شیعه و اسلام آن را بنا کرد) تا چه اندازه می‌تواند برای جامعه ایران خطرناک باشد، البته پیامبر هرگز بر پایه مقام ولایت خود تئوری سیاسی یا نظام حکومتی بر پا نکرد و فقط در مرحله «ابلاغ وحی به توده‌ها» بر امر ولایت تکیه می‌کرد.

۲ - تناقض دوم که نظام حکومتی کاریزماتیک خمینی از همان آغاز با آن روبرو گردید موضوع «مرجعیت و جانشینی خمینی» بود چراکه در تئوری ولایت فقیه خمینی مرجع تقلید صاحب ولایت پیامبر می‌باشد و در قانون اساسی اول نظام مطلقه فقاهاست حاکم شد (که خود از سال ۵۸ تا ۶۸ به مدت ده سال مجری آن بود و در اوایل سال ۶۸ و بعد از استعفای منتظری توسط خود خمینی و قیل از مرگ او تغییر داده شد) و مقام ولایت فقیه مختص مراجع تقلید بود نه روحانی غیر مرجع، ولی تناقضی که خمینی در تئوری حکومت ده ساله خود با آن روبرو گردید آن که؛ کلا در میان مراجع تقلید قم و نجف معتقدین به این تئوری محدود بودند تا صلاحیت جانشین خمینی را داشته باشند، لذا برای حل این پارادوکس نخست خمینی سعی کرد دست به مرجع سازی بزند و برای این منظور منتظری را وادار کردند تا به انتشار رساله عملیه که خود مخالف آن بود اقدام نماید و با این عمل زمینه جانشینی او بعد از خود را فراهم سازد که البته این پروژه در سال ۶۷ و پس از مخالفت منتظری با خمینی و تغییر جانشین خمینی که مصادف با استعفاء منتظری بود، تغییر پیدا کرد و به بن بست رسید و در این مرحله بود که خمینی در اوایل سال ۶۸ و برای حل پارادوکس «سنت و مدرنیسم» اقدام به جراحی بزرگ در قانون اساسی و دیدگاه تئوریک خود زد که آن عبارت بود از نفی - اصل مرجعیت در رابطه با اصل ولایت فقیه- که این اقدام باعث گشت تا تئوری ولایت فقیه در ساختار سیاسی تعبیه گردد.

۳- تناقض سوم که نظام حکومتی دولیسمی خمینی با آن روبرو گردید موضوع «رابطه قانون با ولایت فقیه» بود، از زمانی که خمینی رفتارندم تائید جمهوری اسلامی به عنوان «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» را مطرح کرد کاملاً معتقد به این امر بود که اسلام یعنی ولایت فقیه (و آنچه که من می‌گویم) و جمهوری هم یعنی آنچه ولی فقیه می‌گوید و مردم بر پایه تکلیف باید آن را انتخاب کنند، پس از نظر خمینی جمهوری اسلامی یعنی جمهور یا مردمی که معتقد به ولایت فقیه هستند که در حقیقت ولایت فقیه خود فقیه است! و به این دلیل بود که خمینی می‌گفت «اگر همه مردم بگویند آری و اسلام (یعنی تفسیر خودش از اسلام) بگوید نه، نه اسلام درست است و نه تائید جمهور مردم» اما این تئوری خمینی زمانی که در عرصه نظام حکومتی مادیت پیدا کرد دچار پارادوکس جدیدی گردید زیرا خمینی می‌خواست که با اقتباس از نظام دموکراسی غرب بکوشد که مادیت جمهوری ولایتی خود را به صورت پارلمانی بورژوازی رنگ و لعاب دهد که نخستین مولود این نظام پارلمانی هر چند شکل صوری در قانون داشت ولی اصل و ریشه آن با ولایت در تضاد و تناقض بود، زیرا قانون که مولود نظام پارلمانی است قدرت ولایت را محدود می‌ساخت و دلیل این امر آن بود که با قبول قانون دیگر امکان این امر وجود نداشت تا در مملکتی که قانون و قوای سه گانه و پارلمان دارد ولی فقیه بتواند با یک فتوا فرمان قتل و عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را بدهد یا فرمان اعدام زنی را بدهد که فاطمه زهرا را در مصاحبه رادیویی با اوشین ژاپنی مقایسه کرده است، اینجا بود که خمینی برای حل

آنجا که خامنه‌ای به علت عدم دارا بودن موقعیت حوزوی نمی‌توانست از پایگاه روحانیت حوزه مثل خمینی استفاده کند، لذا تنها پایگاه انسانی مورد اعتماد خامنه‌ای که برای او باقی ماند سپاه بود، البته خمینی در اواخر عمر به این حقیقت نیز پی برده بود که تشکیلات سنتی روحانیت به علت - فرهنگ متحجر و تشکیلات متفرق و رهبری متخاصم - فاقد توانایی لازم برای حمایت دراز مدت از او است و باید به دنبال تکیه گاه دیگری باشد، البته طرح خمینی با طرح خامنه‌ای متفاوت بود، خمینی معتقد به ایجاد تشکیلات دولتی موازی با تشکیلات سنتی حوزه جهت فراهم کردن عمل استحاله بود، اما خامنه‌ای معتقد بود که برای کسب پایگاه انسانی نباید به روحانیت (در شکل دولتی و غیر دولتی) تکیه کرد و سپاه را به عنوان تکیه گاه حکومتی انتخاب کرد. زیرا بر طبق دیدگاه ماکیاوول؛ «هرچه نیروهای حکومتی از نظر سوبژکتیو ضعیف‌تر باشند قابل اعتماد تر خواهند بود». خامنه‌ای توانست تشکیلات سپاه را که در ۸ سال جنگ با عراق به صورت غول قدرت درآمده بود و یک نیروی ایدئولوژیک برپایه تشکیلات شناور بود که به تشکیلات مورد نظر خود تبدیل کند و برای این منظور جهت نهادینه کردن سپاه از تمامی روش‌های ساختاری بورژوازی بهره جست، زیرا قبل از آن زمان سپاه حتی درجه و رتبه هم نداشت اما خامنه‌ای فعالیت ساختاری سپاه را با گسترش حوزه‌های - فرهنگی، دانشگاهی، تشکیلاتی، اقتصادی و مدیریتی - ارتقاء داد.

خامنه‌ای پروژه استحاله نظام را صورت داد اما آنچه از ارتقاء و گسترش سپاه حاصل گردید شکل گیری و پیدایش غول «اقتصادی و سیاسی و نظامی» بود، در این راه هاشمی رفسنجانی با خامنه‌ای هم عقیده بود که حمایت او در جامعه ایران نیز استحاله سپاه را به نام هاشمی رفسنجانی تمام کرد، (و حتی باعث گردید تا در جامعه ایران برای هاشمی رفسنجانی دافعه سیاسی ایجاد کند)، ولی با این حال معمار سپاه خامنه‌ای بود و هاشمی فقط به صورت مشورتی عمل می‌کرد؛ و بعد از انتخاب سپاه نخستین قتل آن روحانیت بود که به موازات روند جای گزینی سپاه صف آرائی روحانیت در برابر خامنه‌ای شدت گرفت و در اولین مرحله ریزش نیروهای روحانیت به «جناح روحانیون» مربوط می‌شد تا «جناح روحانیت» (زیرا خامنه‌ای به لحاظ فکری و طبقاتی به اقتصاد بازار معتقد بود و با جناح - روحانیت راست - بیشتر متجانس بود تا جناح - چپ روحانیون-) و در همین رابطه بود که صف آرائی روحانیت بر علیه خامنه‌ای از جناح روحانیون آغاز گردید. خامنه‌ای در آغاز سعی می‌کرد که توسط همان مکانیزم انتخاباتی که در زمان خمینی وجود داشت با عملیات باز تقسیم قدرت ما بین جناح‌های روحانیت جهت تعدیل و کاهش تضاد پیش برود و به همین دلیل هم تا انتخابات دهم ریاست جمهوری که تصمیم به تثبیت نظام سنتی خود گرفت، معتقد بود تا صف آرائی‌ها و تضادها جنبه درونی داشته باشد و از مرحله انتخابات دهم ریاست جمهوری در سال ۸۸ بود که صف آرائی روحانیت جنبه بیرونی به خود گرفت و باعث شد که پولاریزاسیون (یا ایجاد صف بندی طبقاتی - سیاسی - اجتماعی در درون جامعه یک پارچه و آرام) در مرحله انتخابات دهم رئیس جمهوری شدت یابد که حتی هاشمی رفسنجانی که مباشر همیشگی خامنه‌ای بود به آن طرف تضاد پرتاب گردید و خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد سال ۸۸ رسماً اختلاف و مرزبندی فکری و جناحی خود را با هاشمی رفسنجانی در سطح جامعه اعلام کرد.

خامنه‌ای توسط سپاه کوشید عملیات استحاله نظام را پس از مرگ خمینی به انجام برساند و تقریباً با نهادینه کردن سپاه در این امر موفق گردید، ولی به موازات این تغییرات موضوعی که برای خامنه‌ای بوجود آمد - دوگانگی در ساختار نظام - بود، که فوقاً مطرح کردیم این موضوع در زمان خمینی و توسط خود او به عنوان مکانیزم تقسیم و باز تقسیم قدرت ما بین جناح‌های قدرت درآمده بود که برای خامنه‌ای (به علت همان ضعف کاریزماتی که نسبت به خمینی داشت) امکان این امر نبود، لذا هر انتخاباتی که در ایران صورت می‌گرفت با بر هم خوردن صف بندی جناح‌های درون نظام تبدیل به طوفانی بر علیه موقعیت خامنه‌ای گردد

بازرگان می‌گفت؛ نظامی که خمینی بر پایه ولایت فقیه ساخته بود تنها جامه و لباسی بود که فقط به تن خودش می‌خورد و غیر از او کسی دیگری یارای پوشیدن این لباس را نیست، نخستین موضوعی که با جای گزین گشتن خامنه‌ای و از همان اوان حکومت خود سر لوحه کار خود قرار داد این اصل بود که او خمینی نیست و لذا نمی‌تواند مانند خمینی حکومت کند و مهم‌ترین تفاوتی که خامنه‌ای بین خود و خمینی قائل گردید همان کاریزمای شخصیتی و حوزه‌ای و اجتماعی و سیاسی خمینی بود که از این بابت خامنه‌ای خود را کاملاً خالی از آن می‌دانست چراکه او نه مرجع بود و نه در حد مرجعیت بود و نه در حوزه‌های علمیه قم و نجف و مشهد و... مانند خمینی دارای پایگاه طلبه‌ای سنتی بود و منهای بخش دولتی حوزه که تحت مدیریت مصباح یزدی و محمد یزدی و جوادی عاملی بود اصلاً رابطه‌ای بین او و حوزه وجود نداشت و بخش عظیم غیردولتی و سنتی حوزه بر عکس خمینی هیچ شناختی از خامنه‌ای به جز در حد یک کارمند حکومت خمینی نداشتند و در عرصه اجتماعی هم به علت این که خامنه‌ای در تاریخ حیات دوران طلبه‌ای در هیچ زمانی به جز قسمت وعظ و سخنرانی رابطه تشکیلاتی و صنفی با روحانیت و حوزه و مردم نداشت و از این بابت هیچ گونه پایگاه اجتماعی و تشکیلاتی و سیاسی بین او و تشکیلات روحانیت و توده‌های مردم باقی نمانده بود و در عرصه نیروهای تحصیل کرده مذهبی هم کلاً شناختی که از او داشتند منهای مدت زمان سخنرانی‌های او در - مسجد کرامت - مشهد که قبل از انقلاب انجام می‌گرفت بقیه هویت سیاسی او بازگشت پیدا می‌کرد به دوران فعالیت او در حزب جمهوری که در سال ۵۸ و به مدیریت بهشتی تشکیل گردید که در سال ۶۵ به دستور خمینی منحل گردید، در آنجا هم خامنه‌ای به علت مدیر کلی بهشتی و قائم مقامی میر حسین موسوی تقریباً تحت مسئولیت موسوی بود، چراکه موسوی هم قائم مقامی بهشتی و هم مسئول مدیریت تحریریه روزنامه جمهوری اسلامی بود که این موضوع جایگاه حزبی میر حسین موسوی را در حزب جمهوری برتر از خامنه‌ای نشان می‌دهد، هم چنین دوران ۸ ساله رئیس جمهوری سوم و چهارم که به علت کشاکش بین او و موسوی و حمایت مستمر خمینی از موسوی در برابر خامنه‌ای و حتی عدم تشکیل یک بار جلسه دولت موسوی در حضور خامنه‌ای، همه و همه نشان می‌دهد که اتوریته سیاسی خامنه‌ای در اتوریته سیاسی میر حسین موسوی به محاق رفته بود البته خامنه‌ای در عرصه جنگ و جبهه و سپاه هم فعالیت داشت اما در این عرصه هم به علت تکیه استراتژیک خمینی بر هاشمی رفسنجانی باعث شده بود تا شخصیت مدیریت نظامی خامنه‌ای نتواند تجلی کند و شخصیت هاشمی رفسنجانی با حمایت خمینی نسبت به او برتری یابد پس از این دوره بود که خامنه‌ای در مرحله آغاز جانشینی خمینی از هیچ گونه پایگاه کاریزماتیک خمینی نه حوزه‌ای و نه سیاسی و نه اجتماعی و نه نظامی برخوردار نبود و تنها چیزی که به او در نگاه خمینی منزلت عاطفی بخشید - ترور او به دست گروه فرقان در مسجد ابوزر بود - که باعث شد یکی از دستان او معلول شود.

خامنه‌ای کاملاً واقف بود که با نظام دوآلیستی و کاریزماتیک خمینی نمی‌تواند حکومت داری کند و با توجه به این تناقض عملی بود که او تصمیم تاریخی خود را گرفت و چنان که ماکس وبر می‌گوید؛ نظام حکومتی کاریزماتیک و دوآلیستی خمینی را به نظام سنتی استحاله کند (البته ما بر این نکته تاکید می‌کنیم که منظور «ترم سنتی» برای نظام حکومتی خامنه‌ای به این دلیل است که او مجبور بود تا نظام حکومتی خود را در کانتکس ولایت فقیه بنا کند و این نکته را هم نباید از نظر دور بداریم که در بخش غیر فقهاتی حکومت - که بخش تابع بود - خامنه‌ای جهت نهادینه ارگان‌های نظام کاریزماتیک خمینی به شیوه‌های بورژوازی متوسل گردید) یعنی خامنه‌ای حکومت فقهاتی را که خمینی در مورد آن می‌گفت «اوجب واجبات حفظ نظام جمهوری اسلامی است حتی اگر به ترک صلات بی انجامد» توانست از صورت کاریزماتیک به سیستم سنتی بدل نماید. اما قبل از آن خامنه‌ای احتیاج به یک پایگاه لجستیکی انسانی داشت تا با تکیه بر آن بتواند عمل استحاله را به انجام برساند از

امیرآباد دانشگاه تهران صورت گرفت، با دخالت لباس شخصی‌های خامنه‌ای و زیر نظر نقدی در - سپاه و نیروی انتظامی- سازمان دهی شده بودند که باعث مصیبت مضاعفی بر خامنه‌ای گردید، زیرا علت بستن روزنامه سلام به دلیل دفتر تحکیم وحدت بود و تنها تشکیلات سراسری دانشجویی ایران که در حال استحاله ساختاری بود! و رفته رفته بعد از مرگ خمینی در حال فاصله گرفتن از حکومت بود، دفتر تحکیم وحدت تنها تشکیلات دانشجویی حکومتی بود که از دیگر تشکیلات حکومتی قوی‌تر بود (مثل؛ دانشجویان پیرو خط امام که سفارت را اشغال کردند یا انجمن‌های اسلامی که به موازات دفتر تحکیم وحدت توسط حکومت بوجود آمده بود یا بسیج دانشگاه‌ها که توسط حکومت به موازات دفتر تحکیم وحدت شکل گرفته بود).

دفتر تحکیم وحدت قوی‌ترین تشکیلات دانشجویی حکومتی در دوران خمینی بود که به وسیله خمینی به عنوان آلترناتیو جنبش دانشجویی در سال ۵۸ و جهت تسخیر دانشگاه‌ها و انجام انقلاب خونین فرهنگی تکوین پیدا کرده بود! که رفته رفته بعد از مرگ خمینی و حاکمیت خامنه‌ای کوشیدند تا خود را از حالت یک تشکیلات حکومتی خارج کنند و در نظام سنتی خامنه‌ای به خود جنبه استقلال بخشند، که البته پروسه استحاله دفتر تحکیم وحدت از طرف خامنه‌ای بی پاسخ ماند و او کوشید تا از یک طرف با نفوذ در پروسه استحاله تحکیم وحدت آن را با انشعاب روبرو کند (که انشعاب نشست شیراز گامی در این رابطه بود!) و از طرف دیگر با تقویت جریان‌های موازی حکومتی در درون دانشگاه مثل؛ تشکیلات بسیج دانشجویی (که بهتر است آن را تشکیلات سپاه بنامیم) و همراه با تشکیلات انجمن‌های اسلامی، در برابر - پولاریزاسیون دفتر تحکیم وحدت- صف آرائی بکنند! که تعطیلی روزنامه سلام در تیرماه سال ۷۸ درست مصادف بود با زمانی که دفتر تحکیم وحدت در حال انجام عمل پولاریزاسیون - پروسه جدائی از حکومت- بود و فرصت مناسبی جهت صف آرائی در برابر خامنه‌ای پیدا کرد و خامنه‌ای هم توسط لباس شخصی‌های خود که یگان‌های سرکوب «سپاه- نیروی انتظامی- نقدی» بودند، با حمله به خوابگاه امیرآباد به جان دانشجویان افتادند و مغول وار به قلع و قمع خونین آنان پرداختند و این چنین شد که جنبش دانشجویی که بعد از انقلاب فرهنگی و حکومتی شدن دانشگاه‌ها به مدت دو دهه خاموش گشته بود، دو باره تحت رهبری جناح غیر حکومتی - تحکیم وحدت- بر علیه خامنه‌ای رو به اعتلا گذاشت و با سراسری شدن آن در تیرماه ۷۸ که - به تمام دانشگاه‌های کشور گسترش یافته بود و نیز برای اولین بار در آن روز جنبش دانشجویی مبارزه را به خیابان‌ها و اجتماع کشانید- که در این مدت روند موفقیت آمیزی طی کرد و حاصل آن در تاریخ حیات هفتاد ساله جنبش دانشجویی کسب رهبری جنبش اجتماعی بود و آن چنان طوفان بار این روند طی می‌شد که تظاهرات خیابانی در ساعت ۱۲ شب از - در وزارت کشور در خیابان فاطمی تا خوابگاه امیرآباد- ادامه داشت و برای اولین بار بود که صف آرائی عربان در برابر خامنه‌ای تشکیل گردید و به هم این علت بود که خامنه‌ای دست به قلع و قمع خونین این جنبش زد.

در ۱۸ تیرماه سازمان دهی سپاه در قالب یگان‌های لباس شخصی (نقدی) و تحت عنوان بسیج در مقابل جنبش دانشجویی شکل گرفت و از این طریق خامنه‌ای بی رحمانه و سفاکانه به جنگ با جنبش دانشجویی آمد، و این حمله چنان وقیح بود که تمام جنایات سی ساله گذشته رژیم مطلقه فقهاتی در مقابل آن نا چیز می‌آید! قلع و قمع خونین جنبش ۱۸ تیر ماه دانشجویی اگر برای خامنه‌ای ره آوردی نداشت اما برای جنبش دانشجویی ایران این ره آورد بزرگ را داشت که؛

اولا- جنبش دانشجویی پس از بیست سال توانست از حالت رکود و خمودی خارج گردد.

در ثانی- جنبش دانشجویی نخستین صف آرائی قدرت را در برابر خامنه‌ای ایجاد نمود.

که از همه آن‌ها مهم‌تر افزایش نفوذ جناح روحانیون از سال ۷۶ و بعد از رفتن هاشمی از قدرت و شکست اکبر ناطق نوری و جناح روحانیت بود (که حامی خامنه‌ای در برابر جناح روحانیون بودند)، این امر باعث گردید تا خامنه‌ای در دوران ۸ ساله مشارکت روحانیون در سیاست به شدت در مناسبات قدرت تزلزل پیدا کند، به طوری که در رابطه با قانون مطبوعات و قانون زندانیان سیاسی (که خامنه‌ای تصویب این دو قانون را به معنای تیر خلاص بر حاکمیت خود تلقی می‌کرد) خود مستقیم وارد ماجرا شد و دستور داد که قوانین فوق از دستور کار نمایندگان مجلس خارج شود (کاری که باعث جنگ مستقیم خامنه‌ای با مجلس ششم شد)؛ و خامنه‌ای از این زمان بود که تنها راه استمرار حکومت خود را در نفی جناح رقیب و استحاله انتخابات از کل ساختار قدرت دانست. از نظر خامنه‌ای تا زمانی که شتر انتخابات نظام قدرت بارور شدن را داشته باشد امکان نفوذ جناح رقیب وجود دارد و تنها راه یک سره کردن حکومت عقیم کردن شتر انتخابات است، خامنه‌ای پس از این که توانست توسط سپاه - نظام کاریزماتیک خمینی- را به نظام سنتی بدل بکند و مدیریت اداری و اقتصادی و سیاسی و نظامی را در کف سپاه قرار داد و تمامی نهادهایی که به شکل حباب در زمان خمینی بوجود آمده بود (از سپاه تا بسیج و جهاد و...) نهادینه کند اما تنها پارامتری که به عنوان استخوان در زخم حکومت سنتی خامنه‌ای قرار گرفته بود همان - دوگانگی ساختار حکومت انتخابی و انتصابی بود- که بستری شده بود تا همان طور که خمینی می‌خواست باعث شکل گیری جناح دو گانه در مدیریت دو قوه مجریه و مقننه بشود، البته مدیریت قوه قضائیه به علت آن که انتصابی بود امکان نفوذ جناح رقیب در آن کمتر بود و خامنه‌ای با انتصاب یزدی و بر کناری موسوی اردبیلی قوه قضائیه را یک دست در قدرت جناح راست روحانیت باقی گذاشت و هر چند شاهرودی بعد از انتصاب خود قول دو جناحی کردن قوه قضائیه را به جناح رقیب داد ولی در مدت مدیریت او تغییر قابل توجه در قوه قضائیه حاصل نشد و قوه قضائیه به صورت یک دست در دست جناح روحانیت باقی ماند و روحانیون نتوانستند در آن نفوذی باشند، اما امکان انتصاب در دو قوه دیگر برای خامنه‌ای ممکن نبود به خصوص که این امر بعد از انتخابات دوم خرداد ۷۶ (که هفتمین انتخابات رئیس جمهوری بود و توسط آن باعث گردید تا با شکست فاحش ناطق نوری که خامنه‌ای و جناح روحانیت تمام تلاش خود را جهت پیروزی او کرده بودند و نیز با رفتن جناح هاشمی رفسنجانی از قدرت که خود را به صورت جناح بینابین دو جناح روحانیت و روحانیون معرفی می‌کرد) برای خامنه‌ای غیر ممکن گردید، چرا که بعد از انتخابات دوم خرداد ۷۶ جناح روحانیون به رهبری خاتمی و موسوی خونی و کروی جهت دست یابی به دو قوه مجریه و مقننه که جهت نهادینه کردن قدرت به توسط تشکیلات سازمان روحانیون و حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و... صورت گرفت، و عقب نشینی روحانیت در بعد از شکست ناطق نوری در عرصه جامعه و دو قوه، راه را بر خامنه‌ای دشوار کند اما در همین دوران بود که او بر پایه مدیریت تثبیت شده هاشمی (در دول پنجم و ششم) طرح خود را با تکیه بر نیروی‌های نظامی و انتظامی و قوه قضائیه و شورای نگهبان که با تکیه بر نیروهای سپاه مهندسی می‌کرد به صورت خزنده پیش برد و در این راستا کوشید که ضمن پاسداری از حکومت سنتی خود نبرد قدرت در دو عرصه مقننه و مجریه را با جناح روحانیون تداوم دهد که بستن روزنامه سلام به عنوان ارگان رسمی و تبلیغاتی جناح روحانیون در تیرماه سال ۷۸ اولین اقدام خامنه‌ای در این مسیر بود.

چگونه جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه سال ۸۷ شکل گرفت؟

فونکسیون بسته شدن روزنامه سلام؛ به علت حمایت جناح طرف دار روحانیون دفتر تحکیم وحدت در مخالفت با بسته شدن روزنامه سلام و انجام راهپیمایی در همان شب در حمایت از آن روزنامه که در خوابگاه

در ثالث- دفتر تحکیم وحدت از صورت یک تشکیلات حکومتی خارج گردید.

در رابع- در تاریخ هفتاد ساله جنبش دانشجویی ایران ما بین جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی ایران پیوند به وجود آمد و نیز امکان هژمونی جنبش دانشجویی بر جنبش اجتماعی فراهم شد.

در خامس- جبهه حقیقی مبارزه که مقابله با خامنه‌ای بود به صورت عریان به نمایش در آمد و شعار مقابله با خامنه‌ای به درون جامعه رفت و به عنوان شعار کلیدی جنبش دانشجویی ایران در این مرحله مطرح گردید.

گرچه جنبش دانشجویی ۱۸ تیر به صورت بی رحمانه توسط خامنه‌ای سرکوب گردید ولی این حادثه برای همیشه به عنوان سرفصل نویی در مبارزات جنبش دانشجویی ایران باقی ماند که یک سرفصل تاریخی عبارت است از؛

که جنبش دانشجویی ایران اگر بخواهد می‌تواند «حتی اگر صد بار این جنبش را با آتش نمرودی انقلاب فرهنگی رژیم مطلقه فقهانی در مسلخ گاه دانشگاهها به آتش بکشند باز از خاکستر جنبش دانشجویی ایران قفتوسی زائیده می‌شود که رهانی بخش نهانی خلق قهرمان ایران زمین خواهد بود، اگرچه ماجرای جنبش دانشجویی در تابستان سال ۷۸ سناریویی بود که از طرف خامنه‌ای تدارک دیده شده بود ولی ما در سال ۷۸ با یک اتفاق دیگر هم روبرو بودیم که آن عبارت از نقش خاتمی و بازیگری وی می‌باشد. اگرچه خاتمی در زمان شروع جنبش دانشجویی ۷۸ در خارج از کشور به سر می‌برد ولی از آغاز جنبش کوشید تا با این جنبش علم مخالفت را بلند کند و آن را حرکتی بر علیه موقعیت حکومتی خود بداند و در سرکوب این جنبش جبهه واحدی با خامنه‌ای داشته باشد و چنان در این مسیر پیشی گرفت که حتی در فردای سرکوب خونین جنبش دانشجویی با سخنرانی خود در دانشگاه همدان اعلام کرد؛ «من و رهبر انقلاب افتخار می‌کنیم که توانسته ایم فتنه اخیر جنبش دانشجویی را بدون ریختن یک قطره خون سرکوب کنیم.»

خاتمی چنین می‌اندیشید که خامنه‌ای او را بعد از سرکوب جنبش دانشجویی در تقسیم قدرت سهیم خواهد کرد! بی‌خبر از این که خامنه‌ای تمامی این فراز و نشیبها را تاوان دوگانگی ساختار قدرت ارزیابی می‌کرد و به هر شکل می‌کوشید تا شرایط را جهت تسویه حساب با جناح رقیب و دار و دسته‌اش فراهم کند و رژیم را یک پارچه کند، در حقیقت با طرحی که خامنه‌ای از قبل داشت، خاتمی و جناح روحانیون در ماجرای جنبش دانشجویی سال ۷۸ به عنوان بازنده اصلی مطرح می‌شدند، اگرچه انگیزه شروع جنبش دانشجویی در سال ۷۸ به دلیل تعطیلی روزنامه سلام توسط خامنه‌ای بود، ولی پایانش در مرزبندی با حرکت خاتمی و دار و دسته او تمام شد. زمانی که خاتمی وزیر کشور وقت موسوی لاری و دستیار خود و عضو مرکزی سازمان روحانیون را جهت مصالحه به داخل کوی امیرآباد فرستاد، دانشجویان او را با برداشتن عمامه و مضروب ساختن از کوی دانشگاه بیرون کردند و با این عمل مرزبندی خود را با دومین جناح حاکمیت - که حمایت خود را از خامنه‌ای جهت سرکوب جنبش دانشجویی اعلام کرده بود- به نمایش گذاشتند، اما خامنه‌ای باز هم پیوسته در کمین بود تا به هر شکل شد نظام سنتی شکل یافته خود را از دوآلیسم قدرت نجات دهد و توسط آن امکان یک پارچگی نظام و تسویه حساب با جناح روحانیون رقیب برای خود را فراهم سازد.

شعار تجمیع انتخابات تلاشی جهت نجات نظام از دوآلیسم ساختاری:

خامنه‌ای سناریویی که برای این منظور در نظر گرفت یک طرح در دو مرحله بود، او در مرحله اول- به دنبال جای گزین کردن یک دولت گذار به توسط سپاه و اعوان انصارش بود، در مرحله دوم- با طرح موضوع تجمیع انتخابات کار دوآلیسم در حاکمیت را یکسره نماید و استخوانی که

در لای زخم نظام است برای همیشه در آورد. ما دیدیم که در سناریوی انتخابات دولت نهم به یک باره چهره محمود احمدی نژاد در عرض مدت کوتاه و توسط تبلیغات سازمان یافته سپاه و خامنه‌ای و با هزینه‌های گزاف از بیت المال به صورت مسیح حاکمیت در سطح شهر و روستاها حتی در دورترین نقاط ایران و تا مرکز ایران ساخته شد، به طوری که تا یک هفته قبل از آن مردم پایتخت که او را فقط به عنوان شهردار تهران می‌شناختند (حتی اگر احمدی نژاد شهردار شد طبق سناریوی خامنه‌ای بود) و غیر از مردم آذربایجان غربی که مدتی استنادار آنجا بود اصلاً و ابداً چهره و نام و سابقه این فرد را نمی‌دانستند و نمی‌شناختند تا چه رسد که او را به عنوان رئیس جمهور مطرح کنند. پروژه خامنه‌ای- سپاه با موفقیت به انجام رسید و انتخابات دولت نهم آن چنان برای خامنه‌ای فتح الفتوح بود که با پیروزی سپاه نه تنها توانست جناح رقیب را که برای مدت ۸ سال سکان دار بود از دو قوه مجریه و مقننه جاروب نماید بلکه از آن مهمتر توسط این انتخابات توانست کشتی قدرت هاشمی رفسنجانی و دار و دسته او را نیز به گل بنشاند و با تکثیر میله‌ها سی دی بر علیه او که با هزینه بیت مال و تشکیلات سپاه صورت گرفت هویت گذشته او را لجن مال نماید، به طوری که هاشمی در مرحله دوم انتخابات دولت نهم برای همیشه با بخش جمهوری نظام خداحافظی کرد و سردار سازندگی (لقبی که در دوره بعد از جنگ برای باز سازی اقتصادی کشور به او داده بودند) مجبور شد تا با پناه بردن به بخش انتصابی نظام جیره خوار سفره خامنه‌ای گردد!

خامنه‌ای در انتخابات دولت نهم به همه خواسته‌های پیش بینی شده خود رسید و توانست برای اولین بار رهبری دو قوه را از دست روحانیون رقیب خارج کند و به دست تشکیلات سپاه بسپارد که یک امر بی سابقه در ساختار حکومتی ایران بعد از انقلاب بود (تعبیه محمود احمدی نژاد در قوه مجریه و علی لاریجانی در قوه مقننه) و در این انتقال قدرت آن چنان بی رحمانه عمل کرد که حتی بر پدر زن فرزند خود حداد عادل هم رحم نکرد - زیرا حداد عادل سپاهی نبود و به اصطلاح جزو جناح راست و از اصول گرایان بود- ولی خامنه‌ای تکیه‌اش بر سپاه بود و کوشید که در دوره دولت نهم پروژه نیمه تمام خود را که در زمان دولت هفتم و هشتم متوقف گردیده بود به اتمام برساند و با - روحانیت زدائی- نظام سنتی توانست سیستم دولتی را از مدیریت مالی- اداری- اجتماعی- نظامی و سیاسی به سپاه واگذار کند و در ادامه نفوذ آن را به جغرافیای مجریه و مقننه بکشاند، آن چنان که موفق شد، به طوری که در این مرحله از پائین‌ترین رده‌های مدیریت اداری و اقتصادی و نظامی و انتظامی و سیاسی تا بالاترین رده‌های آن مثل شرکت مخابرات و پروژه‌های نجومی اقتصادی و اسکله‌ها و فرودگاه‌ها و ... همه و همه در حلقوم سپاه فرو رفت و سپاه به صورت یک - اولترا بورژوازی- تاریخ ایران عرض اندام کرد.

جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸ چگونه بوجود آمد؟

خامنه‌ای اگرچه با پروژه خود در دولت نهم توانست این همه موفقیت بدست آورد اما خامنه‌ای با پایان یافتن دوران دولت نهم به یک باره احساس کرد که هنوز پروژه حاکمیت تمام عیار او به پایان نرسیده است و جناح رقیب با به صحنه آوردن موسوی (رقیب سابق خامنه‌ای در قدرت و رهبری و حزب جمهوری و در دولت ۸ ساله سوم و چهارم) قصد آن دارد تا آخرین شانس خود را به میدان آورد، البته موسوی نیز تنها نبود بلکه تمامی جناح‌های داخلی رژیم مطلقه فقهانی که ضد پروژه خامنه‌ای بودند در نبرد با او پشت سر موسوی صف آرایی کردند و هر کدام معتقد بودند که پروژه خامنه‌ای سرنوشت ساز است، همه آنها به نیکی می‌دانستند که نبرد انتخابات دهم نبرد انتخاباتی با احمدی نژاد نیست بلکه نبرد با خامنه‌ای است به این دلیل بود که هر کدام با شعاری در این نبرد انتخاباتی شرکت کردند که مهم‌ترین آن‌ها دیدگاه هاشمی رفسنجانی بود که با شعار - شورای رهبری- وارد این نبرد انتخاباتی شد، رفسنجانی با تئوری - شورای رهبری- دقیقاً خامنه‌ای را هدف قرار داده بود، ناطق

نوری نیز با شعار - دولت وحدت ملی- و موسوی هم با شعار - تغییر و جنبش سبز- وارد این نبرد سرنوشت ساز گردیدند. خامنه‌ای صف آرائی سرنوشت سازی را بر علیه خود دید و اگرچه شرکت کنندگان در انتخابات متعدد بودند ولی جبهه را واحد احساس کرد و با تمام قوا پشت سر احمدی نژاد قرار گرفت و تضاد درون حاکمیت را به جامعه کشید، احمدی نژاد در مناظره با کاندیداها به صورت خاک ریز اول و شاهد بازاری عمل کرد و خامنه‌ای به صورت پرده نشین این ماجرا شد و در همین راستا احمدی نژاد در مناظره‌های تلویزیونی که برای اولین بار در تاریخ سی ساله گذشته حاکمیت مطلقه فقهاتی صورت رویارویی پیدا کرده بود به افشاگری‌های تبلیغاتی دست زد، احمدی نژاد تمامی فساد سی ساله رژیم مطلقه فقهاتی را در کاسه آقایان گذاشت و همه آنان را فاسد و دزد و کلاه بردار و... معرفی کرد و شد آن چیزی که خامنه‌ای می‌خواست.

توده‌ها با کنار رفتن پرده‌ها فهمیدند که با رژیم دزد و کلاه بردار و... روبرو هستند که سی سال سر آن‌ها کلاه گذاشته و در یافتند که خامنه‌ای پشت سر احمدی نژاد قرار دارد، لذا جهت مقابله با خامنه‌ای ابتدا کوشیدند تا با حمایت انتخاباتی از موسوی جناح خامنه‌ای را وارد نبرد با توده‌ها بکنند و بعد از این که (در ۲۳ خرداد) در یافتند که در رای آن‌ها دست کاری شده به خیابان‌ها ریختند و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد شکل گرفت، در آغاز شعار آن‌ها ابطال انتخابات و نفی احمدی نژاد بود ولی رفته رفته با اعتلای جنبش اجتماعی شعارها از احمدی نژاد عبور کرد و خود خامنه‌ای و کلیت نظام را در بر گرفت و با شعارهای؛ مرگ بر دیکتاتور، استقلال - آزادی - جمهوری ایرانی، نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران، مرگ بر اصل ولایت فقیه- حاکمیت را به مبارزه طلبید و برخورد خامنه‌ای به موازات اعتلای جنبش اجتماعی تغییر می‌کرد، او ابتدا؛ در مرحله‌ای که دید احمدی نژاد توسط جبهه رقیب مورد هدف قرار گرفت تلاش کرد تا پرده نشین ماجرا باشد و عملیات را از پشت جبهه هدایت نماید، اما زمانی که با شعار ابطال انتخابات در جنبش اجتماعی مواجه گشت و حرکت را در حال گذار از احمدی نژاد دید و کاندید رهبر هم توان رویارویی با حرکت را ندارد (به خصوص بعد از مشاهده راهپیمایی ۲۵ خرداد در خیابان آزادی که بنا به گفته قالیباف شهردار وقت تهران که خود از جناح راست می‌باشد بیش از چهار میلیون در این راهپیمایی شرکت کرده بودند و طول تظاهرات از میدان آزادی تا میدان امام حسین ادامه داشت و خامنه‌ای با هلیکوپتر از بالا مناظره گر صحنه بود) لذا زمانی که خامنه‌ای در یافت که تظاهرات ۲۵ خرداد بدون دعوت هیچ جریانی تنها به صورت خود به خودی صورت گرفته است، تنها راهی که برای او باقی ماند از پشت پرده بیرون بی آید و مستقیم وارد مبارزه با مردم و جنبش اجتماعی بشود! و مشاهده کردیم که چه بلائی بر سر جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر ۷۸ آورد، سکانس دوم نمایش خامنه‌ای در نماز جمعه روز ۲۹ خرداد در خطبه‌های نماز جمعه آغاز شد، خامنه‌ای در این روز با حمایت آشکار از احمدی نژاد که او را هم فکر خود خواند به مرزبندی با تمامی رقبای آهین دیگر پرداخت حتی برای اولین بار با هاشمی رفسنجانی در سطح جامعه خط کشی کرد، او پس از این که با نوحه سرانی و مظلوم نمائی توانست جسم معلول خود را نثار امام زمان کند و اشک ریخت تا صحن نماز جمعه را به هیجان آورد، با جریان رقیب اتمام حجت کرد و آن‌ها را به واکنش نظامی و سرکوب تهدید نمود.

جناح روحانیون مردم را در روز قبل (برای شنبه ۳۰ خرداد) دعوت به راهپیمایی در خیابان آزادی کرده بودند که این عمل برخلاف نظر جناح خامنه‌ای بود که مردم را جهت شرکت در نماز جمعه ۳۰ خرداد دعوت کرده بود (به جز محسن رضائی که نیروی محلل ماجرای انتخابات بود همه جریان‌های رقیب حتی هاشمی رفسنجانی به تحریم نماز جمعه ۲۹ خرداد اقدام کرده بودند و به همین دلیل در برابر تهدید خامنه‌ای جریان روحانیون که علم دار مخالفت با خامنه‌ای را برداشته بودند بر انجام راهپیمایی ۳۰ خرداد در خیابان آزادی پای می‌فشرد)، خامنه‌ای بر طبق تهدید روز قبل خویش راهپیمایی ۳۰ خرداد جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را

که بنا به دعوت روحانیون صورت گرفته بود بدل به حمام خون کرد تا به جناح رقیب نشان دهد که هر که خریزه می‌خورد پای لرز آن هم بنشیند. حاصل عمل خامنه‌ای آن شد که از ۳۰ خرداد حملات آنتاگونیسم رو به گسترش گرفت و با دستگیری و پر کردن بازداشتگاه‌ها روی زندان‌های ابوغریب و گوانتامولا و... را سفید کرد و با عمل رعب و وحشت و شکنجه و زندان و اعتراف گیری و کشتار و... بر کشور حاکم گردید و فکر می‌کرد که از این طریق می‌تواند جبهه رقیب را وادار به تسلیم کند تا جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را بتواند وادار به عقب نشینی سازد، جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد با گذر زمان و واکنش حملات عریان خامنه‌ای بیشتر اعتلا گشت تا آنجا که به سرعت از احمدی نژاد و انتخابات ۲۲ خرداد عبور کرد و مستقیماً کلیت نظام و اصل ولایت فقیه و خود خامنه‌ای را هدف شعارهای خود قرارداد. خامنه‌ای در روز عاشورا وقتی برخورد قهرآمیز جنبش اجتماعی و گستردگی آن را مشاهده کرد ابتدا سعی کرد تا توسط راه پیمایی‌های دولتی و هدایت شده (متشکل از نیروهای امنیتی، انتظامی، سپاه و بسیج) اقدام به رو یا روئی کند تا به خیال خود تظاهرات قهرآمیز در روز عاشورای جنبش اجتماعی را با حرکت تبلیغاتی خاموش کند، ولی لشکر عاشورای ۸۸ از پای ننشستند و به سرعت کوشیدند تا تنور جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را گرم نگه دارند، خامنه‌ای سعی کرد تا بعد از روز عاشورا رهبری جنبش را وادار به تسلیم بکند که این امر با چراغ سبز محسن رضائی و سیاست - چماق و حلوا- موثر نشد، رهبری جنبش در برابر راهپیمایی ۲۲ بهمن قول همراهی داد اما از بعضی شعارهای گذشته خود که؛ ابطال انتخابات و نفی احمدی نژاد از قدرت بود عقب نشینی کرد، آنان با التزام به دولت احمدی نژاد و قانون اساسی و اصل نظام و انقلاب و خمینی و ولایت فقیه و... شعارهای خود را محدود کرده و خواهان فراهم شدن شرایط مناسب برای شرکت در انتخابات شوراهای سال ۸۹ و نیز آزادی زندانیان سیاسی شدند (البته نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که رهبری جنبش ۲۲ خرداد آماده یک مبارزه زود بازده بود و با طولانی شدن مبارزه جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد که معلول مقاومت خامنه‌ای در برابر خواسته‌های آن‌ها بود جنبش دمکراتیک روند رادیکالیزه شدن طی می‌کرد که طی کردن این پروسه باعث گردید تا به مرور رهبری جنبش احساس کند که هژمونی جنبش از چنگ آن‌ها خارج شده است و از آنجا که رهبری جنبش ۲۲ خرداد به جز در چهارچوب این نظام قدرت مبارزه نداشته و ندارد لذا در ایام ۲۲ بهمن شرایط برای عقب نشینی خود را با چراغ سبزهایی که توسط محسن رضائی محلل به خامنه‌ای زده می‌شد، آغاز کردند به این امید که شاید خامنه‌ای شرایط برای حضور آن‌ها را در انتخابات شوراها فراهم کند و اعتراف گیری از زندانیان آن‌ها را به پایان می‌برد و زندانیان سیاسی آن‌ها را آزاد می‌کند! غافل از این که خامنه‌ای به دنبال نفی هویت سیاسی آن‌ها بود و به این منظور رهبری جنبش در بهمن ماه سال ۸۸ پشت سر هم شروع به عقب نشینی از خواسته‌های گذشته خود کردند و با قبول دولت احمدی نژاد و تائید انتخابات ۲۲ خرداد و قبول اصل ولایت فقیه و قبول رهبری خامنه‌ای و قبول نظام و قبول قانون اساسی و... آب پاک را به روی دستان جنبش اجتماعی ریختند)، در تحلیل نهائی برنده اصلی پروژه عقب نشینی رهبری جنبش اجتماعی باز خود خامنه‌ای بود چرا که او بدون این که چیزی بدهد همه چیز بدست آورد و بازنده اصلی نیز جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد بود که چشم امید به رهبری آن جنبش بسته بود.

باز در کوچه قدیم ما دارهای اعدام بپا شده

باز سرهای فرزندان راستین خلق آونگ دارهای جنایت کرده‌اند

باز مرده می‌برند کوچه به کوچه

باز فانوس‌های نفتین خاموش خلق در زنجیر ما بر دوش مادران ستم کش لهله می‌کنند

باز موسی‌ها آواره سینا گشته‌اند

باز نمودید در پای رهیده شدگان اسارت و قساوت و جنایت هیزمها را
به آتش می‌کشند

باز مسیح عاصی را مصلوب صلیب فقه و مذهب می‌کنند

باز بانگ جفغان خرابه نشین فریاد شباهنگان حق را به محاق می‌کشند
باز سخن از خون است، سخن از زنجیر، سخن از شکنجه، سخن از اعدام

باز جنگ ایمان و شکنجه جنگ عشق و زنجیر بر پا شده

«و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

رهبری جنبش در بعد از راهپیمائی ۲۲ بهمن وقتی چشم خود را باز کرد همه چیز داده و در مقابل خامنه‌ای حاضر به کوچکترین عقب نشینی در برابر خواسته‌های آن‌ها نشده بود، رهبری جنبش احساس کرد که بازنده این معامله گشته است به این خاطر بود که آن‌ها سعی کردند تا صف آرائی خود را در برابر خامنه‌ای بیشتر و بیشتر کنند، تا اینکه خامنه‌ای را وادار سازند در برابر خواسته‌های آن‌ها عقب نشینی کند و آزادی زندانیان سیاسی و مشارکت در انتخابات شوراها تحقق یابد، در برابر این صف آرائی جدید خامنه‌ای تلغین را از پا در آورد و با پوشیدن پوتین - دارهای اعدام- را برپا کرد تا در سال روز مرگ خمینی بتواند سران جنبش را وادار به تسلیم کند و جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد را در سال روز ۲۲ خرداد به گل بنشانند و جنبش دانشجویی را در سال روز ۱۸ تیر زمین گیر سازد و جنبش سیاسی ایران را در سال روز - هولاکاست سال ۶۷- به رکود بکشاند. خامنه‌ای با طرح موضوع اصل - تجمیع انتخابات- سعی می‌کند تا به بازی مشارکت در قدرت پایان دهد و جناح رقیب را از هرگونه تلاشی مایوس سازد، بدین سان او تصمیم نهائی خود را گرفت و در برابر رقیب کوشید که به هیچ وجه عقب نشینی نکند. با فرا رسیدن ۲۲ خرداد و سال روز اعتلای جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد و فرا رسیدن ۱۸ تیر ماه و سال روز اعتلای جنبش دانشجویی و فرارسیدن روز هولاکاست جنبش سیاسی در تابستان سال ۶۷ در زندانهای رژیم مطلقه قفاهتی، همه خامنه‌ای را با احساس خطر مواجه کرد و جهت فرار از جلو کوشید تا از پیش با - اعدام دسته جمعی زندانیان سیاسی- (که آخرین نفرات با اعدام فرزند کمان گر و فرهاد وکیلی و علی حیدریان و شیرین علم هولی و مهدی اسلامیان بود و اعلام حکم اعدام احمد دانش پورمقدم و محسن دانش پورمقدم و عبدالرضا قنبری و مطهره بهرامی حقیقی و ریحانه حاج ابراهیم دباغ و هادی قائمی و محمد علی صارمی و جعفر کاظمی و محمد علی حاج آقائی و ارسلان ابدی و محمد ولیان و... همراه بود) از طرف متولیان قوه قضائیه دال بر این حقیقت است که خامنه‌ای به موازات طرح موضوع تجمیع انتخابات که هدف آن پاک کردن صورت حساب از اصل موضوع می‌باشد و جهت جلوگیری از اعتلای جنبش اجتماعی و دانشجویی و سیاسی می‌کوشد در این مرحله تاریخی دوباره - رعب و وحشت و اختناق و قتل و کشتار و اعدام و شکنجه و اعتراف گیری- افزایش یابد تا توسط آن جنبش‌های - اجتماعی و دانشجویی و سیاسی- ایران را وادار به عقب نشینی کند و در ضمن جناح رقیب را نیز از آماده سازی جهت شرکت در انتخابات اسفند ماه شوراها ناکام سازد! زیرا آنچه در طول یک سال گذشته جناح رقیب خامنه‌ای یعنی جنبش اجتماعی و دانشجویی آموختند این حقیقت است که برای آنها به موازات رادیکالیزه شدن جنبش امکان عبور از قانون اساسی و نظام و اصل ولایت فقیه فراهم می‌گردد و به همین دلیل است که رهبران جنبش کوشیدند تا ضمن اعلام وفا داری خود به نظام و انقلاب و قانون اساسی و ولایت فقیه، جناح خامنه‌ای را وادار سازند تا با آزاد کردن زندانیان آن‌ها و فراهم کردن شرایط برای شرکت آن‌ها در انتخابات شوراها زمینه مشارکت در قدرت را نیز برای خود هموار گردانند. البته این درست در شرایطی است که خامنه‌ای با لغو مجوز فعالیت دو حزب بزرگ جناح رقیب یعنی حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و فراهم کردن زمینه جهت لغو مجوز سازمان روحانیون و توقیف تمامی روزنامه‌های طرفدار جناح

رقیب و آزاد نکردن زندانیان جناح رقیب و ... راه هرگونه تحرک سیاسی جناح رقیب را مسدود کرده است و با شکست دادن رقیب در عرصه انتخابات شوراها می‌کوشد راه هر گونه مشارکت رقیب در قدرت را ببندد و جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی و ... را به رکود بکشاند. به هر حال در سال جاری نبرد جنبش‌های اجتماعی با خامنه‌ای در راه است اما مبتنی بر تجربه ای که از دوره قبل کسب شده است.

سلام بر ۲۲ خرداد ۸۸ روز اعتلای جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد
سلام بر ۱۸ تیرماه ۷۸ روز اعتلای تاریخی جنبش دانشجویان ایران
سلام بر تابستان ۶۷ مرحله اعتلای تاریخی جنبش سیاسی ایران
سلام بر ۳۰ تیر روز پیروزی جنبش اجتماعی ایران بر استبداد پهلوی
سلام بر ۲۹ خرداد ۵۶ روز پیوند شریعتی با تاریخ ایران
سلام بر ۱۸ شهریور ۵۷ روز اعتلای تاریخی جنبش کارگری ایران
زنده باد آزادی
زنده باد برابری
زنده باد آگاهی خلق‌ها
درود بر شهیدان راه آزادی و برابری و آگاهی خلق‌ها
سلام بر زندانیان سیاسی ایران پیش آهنگان صف شکن جبهه ضد استبداد و ضد استثمار و ضد استعمار
درود بر به خون خفتگان هولاکاست ۶۷ ایران زمین
پیش به سوی اعتلای جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ۸۸
پیش به سوی اعتلای جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸
پیش به سوی اعتلای جنبش کارگری ۱۸ شهریور ماه ۵۷
پیش به سوی اعتلای جنبش سیاسی هولاکاست ۶۷
برافراشته باد پرچم خودآگاهی بخش و سوسیالیسم آفرین و رهائی بخش مستضعفین به پا خواسته ایران
پر ره رو باد راه مستضعفین به پا خواسته ایران
سلام بر کارگران صنعتی ایران پیش آهنگان جبهه ضد استثماری مستضعفین ایران
سلام بر عاشورانیان عاشورای ۸۸ ایران
برقرار باد پیوند جنبش اجتماعی ایران با جنبش دموکراتیک و جنبش طبقاتی ایران
برقرار باد پیوند نشر مستضعفین با جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد
مبارک باد پیوند نشر مستضعفین با جنبش دموکراتیک دانشجویان و زنان ایران
برقرار باد پیوند نشر مستضعفین با جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان ایران
برافراشته باد پرچم حزب مستضعفین ایران فریاد گر آگاهی و آزادی و قدرت زحمتکشان ایران ►
والسلام